00044165

ORI
Per 232.8
Man/Mif
44165

BOMBAY BRANCH

OF THE

Royal Asiatic Society.

Digitized with financial assistance from the
Dr. Geetha Ravikumar
on 02 April, 2019

ORI
Pk 232.8
Man/Mif
44165

MIFTAH-UL-ASRAR

A

TREATISE ON THE

Divinity of Christ and the Doctrine of the Holy Trinity,

WITH

ESPECIAL REFERENCE TO THE OBJECTIONS, MADE BY THE MUHAMMEDANS TO THESE DOCTRINES.

BY

Rev. C. G. Pfander,

Calcutta:

Printed by C. J. SUTHERLAND, at the Commercial Lithographi Press, 133, Boitaconnah.

44165

1839.

00044165

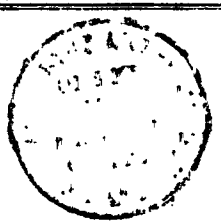

کتاب

مفتاح الاسرار

حیات
ابدی این است که ازتو که
خدای واحد حقیقی وازعیسی مسیح که تو
او را فرستادهٔ واقف باشند
قول عیسی مسیح

N. B. The title page in English must be taken out of those copies which are sent to Persia, or any other Musalman country.

لله الحمد

خدای حاکم مبارک واحد و پادشاه پادشاهان و خداوند خداوندان راکه
بقا مخصوص ذات لایزالش است و وجود ذو الجلالش ساکن نوری که از تردیکی در
و ذات پاکش از دیدار هر بشری چنان مهجور و ستور که هیچکس او را رویت ننموده و نمیتواند
نمود عزت و قدرت جاودانی باد آمین لاکن آنخدای حاضر و غایب و قدیم و مطلق خود را
به بندگان بیان نموده و بنا بر عنایت بغایت و مرحمت بی نهایت خود بایشان تقرب جسته
که آنها را قرین خود سازد فلهذا بجهة ایشان پیغمبران مبعوث و بوسالت ایشان کلام
خود را بآنها مرحمت فرموده است پس نخستین علمی که در بین عالم بر همه طالبان حقیقت و مشتاقان
قرب بارگاه احدیت پیشتر از سایر علوم و معرفت لازم و سزاوار است آن است
که پیغمبران صادق را شناخته از کلام ایشان معرفت الله را تحصیل نمایند زیرا که نجات حقیقی
و دایمی بنحو محض در معرفت الله است و بس و خدای غیر مرئی و بری از حیز خیال و خارج
از احیطهٔ قیاس را نمیتوان شناخت مگر از کلام خود او که بوسالت پیغمبران به بندگان

علی هذا المصنف حقیر برخود واجب ولازم شمرده که بتصنیف این اوراق مبادرت وشتافته
ومرتبهٔ الوهیت عیسی مسیح را باعانت باریتعالی از آیات انجیل وتوریه بیان نموده
برایشان ثابت سازد تابابن وسیله بقدر قوهٔ خود باعثی شود که قصور مزبوره رفع وزاح
وحجت مذکوره دفع گردد

نهایت ازین رهگذر که مسیحیان عیسی مسیح را برتر از پیغمبر وعالی تر از تمامی
بشر وکل مخلوقات دانسته اورا در مرتبهٔ الوهیت قبول می نمایند بالیست که محمدیان
ازین مرحلهٔ تحیر وازین عقبهٔ متعذر نشوند واگر تعصب را بکنار گذاشته بآن آیات قرآن
که دربارهٔ مسیح مرقوم اند درست متوجه گردند هرائنهٔ تحیر آنها کمتر وتنفر ایشان بر طرف
خواهد شد زیراکه قرآن نیز مقر مرتبهٔ عالی مسیح است چنانچه درسورة التحریم در تقسیم یافته
که وهبیم ابنت عمران التی احصنت فرجها فنفخنا فیه من روحنا یعنی
مریم دختر عمران آنکه فرج خودرا نگهداشت پس ما از روح خود در وی دمیدیم وهم درسورة
النساء مرقوم گشته که انما المسیح عیسی ابن مریم رسول الله وکلمته القیها
الی مریم وروح منه یعنی بدرستی که مسیح عیسی پسر مریم رسول خدا وکلمهٔ اوست که بمریم
القا نموده وروحیست از و حال درین آیات خود قرآن نیز معترف است که عیسی مسیح
نه آنکه مانند سایر مردم تولد یافته بلکه بقدرت الهی بی وساطت پدر از بطن مطهر مریم
باین نوع که خدا روح خودرا در وی دمید بوجود آمد وهم اقرار می نماید که کلمه و
روح الهی است پس آیا در قرآن دربارهٔ کدام پیغمبر چنین ذکر گشته وماورای عیسی مسیح

کرامت کرده است و نظر بهمین آیات کلام الهی که عبارت از انجیل و توریه است
بزرگترین همه پیغمبران مسیح است پس کسیکه فی الحقیقه طالب حق و در صدد تحصیل معرفة الله
باشد لازم و جهد بلیغ خواهد کرد که مسیح را بخوبی شناخته از مرتبه و شان او بدرستی مستحضر
گردد بنا بر این هرگاه شخصی دیگر در تحصیل این علم لازمه و حیات بخشش بوی اعانت کند هر آینه
خوش حال و مسرور خواهد گشت و چنین اعانت را مصنف بعون الله تعالی نسبت بمحمدیانی
که قلبا طالب حقیقت اند بعمل خواهد آورد و هرچند یکه بحقیر مخفی نیست که تابعان محمد از مسیح
بی خبر نیستند و ادعای ایمان آوردن با و می نمایند نهایت از معاشرتی که با ایشان دارد
که در کتب شان بهمرسانیده این مرحله نیز بر بنده ظاهر و هویدا گردیده است که هم در
شناختن عیسی مسیح و هم در ایمانی که نسبت با و ادعا مینمایند قصور کلی دارند زیرا که مسیح را
محض در مرتبه سایر پیغمبران دانسته او را در آن مرتبه که خود مسیح بواضحی تمام بخود نسبت
داده است نمیدانند و قبول نمیکنند و ازین سبب است که ایمان ایشان در بارهٔ عیسی مسیح
با ایمان مسیحیان تفاوت وافره دارد زیرا مسیحیان او را نه محض بزرگترین پیغمبران بلکه
در مراتب عالی تر از تمامی مردم و کل مخلوقات میدانند و همین اختلاف از قدیم الایام
تا حال علت بحث و حجت بین الطرفین و باعث صدور عداوت در میان محمدیان و مسیحیان
گشته است چون این حجت لاضروریه در اکثر اوقات از ندانستن مطالب انجیل و
توریه صادر گردیده و مسیحیان نیز تا حال مرتبهٔ عالی و شان رفیع عیسی مسیح را از سخن خود او
و سایر آیات واضح الدلالات کلام ربانی بمحمدیان تفصیلا بیان و مدلل نساخته اند بنا بر

واضح وبیان گشته که بی شک و شبه در کمال ایقان از آیات آنها ثابت و مدلّل میگردد
چنانکه مانیز بحول قوّه الهی ذکر خواهیم کرد و چون آن تعلیم انجیل که مسیحیانش تثلیث
می نامند با تعلیم الوهیت مسیح علاقه کلّی دارد پس ما هم بیان و تفصیل آن سرّ ذات الهی را
باین مقاله ملحق خواهیم ساخت

لیکن برای ثبوت حقایق و اسرار مذکوره نه آنکه از عقل انسانی و علوم این جهانی
دلایل خواهیم آورد بلکه محض از کلام معجز نظام خود عیسی مسیح و از سایر آیات واضحهٔ انجیل
و توریه زیرا که عقل ناقص و قاصر انسان را هرگز آن قوّت و توان نیست که بعمایق بی پایان
اسرار ذات پاک الهی رسد و آنها را پیموده درک نماید ظاهر است که انسان از عقل خود در باب
ردّ و قبول آنها دلایل قاطعه نمیتواند آورد آیا بچه نوع امکان پذیری کرد که انسان بروشنائی
عقل ضعیف خود عمایق بی اندازهٔ ذات اقدس الهی را درک کرده ظلمت ممتنع المطلعی را
که محیط ذات پاکش گشته منوّر سازد و حال انکه انسان را آن توانائی نیست که بروشنائی
عقل خود تاریکی وجود محدود خود را منوّر کند و رمز هستی خود را چنانکه شاید و باید اظهار سازد
و یا باطن شخص دیگر را بفهمد چنانچه اگر کسی با آفتاب نگاه کند چشمش تیرگی بهم رساند همچنین بحیطهٔ عقل انسانی
که ارادهٔ درک ذات پاک آن آفتاب اصل نماید که آفتاب و ستارگان از دریای
جلالش قطراتی و در هوای عظمتش ذرّاتی می باشند بی بصیرتی حاصل خواهد گشت چون
حکیمی که در ایام قدیم در جواب این سؤال که خدا چه چیست اقرار کرده که هرچه پیشتر فکر
می کنم آن قدر کمتر می توانم گفت همچنان الآن نیز باید که هر عاقل و حکیم مقرّ بهمین مطلب باشد

بجهته چه کس دیگری تو انگفت که بدینطریق تولد یافته بنا براین قرآن نیز مسیح را بر همهٔ مردمان
وجملهٔ پیغمبران برتری وترجیح داده حتی مرتبهٔ الوهیت را برا و منسوب می سازد زیرا در صورتیکه
بنا بر آیات مذکوره روح الله است بایست که در مرتبهٔ الوهیت باشد زیراکه روح خدا
کمتر از خود خدا نخواهد بود نهایت بعضی از محمدیان میگویند که لفظ روح که در آیات مزبور مذکور
شده عبارت از جبرئیل است اما علت این سخن محض تعصب وطرفداریست زیراکه ضمیر لفظ منه
که در آیهٔ دوم وضمیر متصل لفظ روحنا که در آیه نخست مرقوم است بنا بر ضابطهٔ صرف بخدا راجع
است نه بفرشته وبچه نحو امکان دارد که جبرئیل فرشته که نظر بمضمون آیهٔ سورهٔ آل عمران برای
مریم خبر آورده که مسیح از وی تولد خواهد یافت باز همان روح الله باشد که خدا
بمریم القا کرده و بوی دمیده است در خیال بایست که جبرئیل مبدل بمسیح شده باشد و دیگر
اینکه معنی لفظ روح الله یا روح القدس عبارت از جبرئیل نیست از آن حدیث نیز که در
صفحهٔ دوم ورق ۹۰ جلد ثانی کتاب حیات القلوب از قول امام جعفر ثبت گشته معلوم
میگردد زیرا در آنجا مرقوم است که گویا خدا در محمد پنج روح قرار داده بود یعنی روح حیات
روح قوت روح شهوت روح ایمان و روح القدس را و نظر بمضمون آیات سابق الذکر
قرآن جلالتی که یکی از فضلای اهل اسلام است میگوید که تعیین عیسی از بالمن احدیه جمیع
حضرت الهیه است وازین جهته مسمی بروح الله است زیراکه از روح کامل است که منظهر
اسم جامع الله است خلاصه از آیات سابق الذکر معلوم است که قرآن نیز بمرتبه و
رفیع عیسی مسیح اشاره کرده است نهایت رتبهٔ عالی و مرتبهٔ الوهیتش در انجیل و تورات بمرتبه

آنها یافت نمی شود لهذا اگر خدا یتعالی از آن نکته ها و اسرار مخصوصهٔ ذات خود به بندگان
بیان فرماید باز تما ما بکنه آنها نرسیده درک نمی توانیم کرد بلکه امکان هم ندارد که چنان اسرار
ما دامیکه درین عالم می باشیم بما تماما واضح و آشکار کرده شود زیرا که تشبیهات و تمثیلات
آنها درین عالم مرئی دیده نمی شوند تا از شاهدهٔ اینها بآن نکته ها و اسرار پی توانیم برد
چنانچه هرگاه کسی از مادر خود نابینا تولد یافته باشد از نور آفتاب عالمتاب بی خبر و از
شعشعهٔ ضیاء اش بی وقوف خواهد بود تا آنکه بجهة او تقریر و تفصیل کنند نهایت اگرچه بقدر
مقدور آفتاب و نورش را برای او تفسیر و تفصیل دهند باز چنانکه باید و شاید آن را نخواهد فهمید
و امکان پذیر نخواهد بود که کم و کیف نور و آفتاب و بصارت را بخوبی و درستی بتصور خود
تواند آورد و همچنین الوهیت مسیح و تثلیث ذات پاک الهی بهمین نهج است و از جملهٔ اسرار ذات
اقدس باری اینها اند که در موجودات مانند و تشبیهات ندارند و ازین جهة است که آدمی
از فهم و درک آنها عاجز می باشد و تا درین عالم باشد محال است که آنها تماما و کما ینبغی
ما بندگان تفصیل و بیان کرده شوند پس هرگاه کسی بعلت آنکه آن اسرار را با عقل ضعیف و ناقص
خود درک نمی تواند نمود منکر آنها شود هر آئینه مانند شخص کوری خواهد بود که چون آفتاب
و نور را ندیده و بعقل خود نفهمیده است آنها را انکار کند لهذا کسیکه منکر آن اشیاء باشد
که با عقل خود نفهمد و درک آنها نمی تواند رسید و بنا بر این آن مطالبات و تعلیمات
کلام الهی را که خارج از حیطهٔ ادراکش باشند انکار می نماید چنان کس عقل ناقص خود را
بر کلام ربانی ترجیح حتی در مغروری بی اندازهٔ خود خود را بر خدا برتری میدهد زیرا که

ملخص سخن آنکه هرگاه چنانچه حق تعالی در بارهٔ ذات خود چیزی در کلام خویش بیان
نمی کرد هرائینهٔ انسان هم در انخصوص چیزی باتقینی و درستی نمی توانست گفت و اظهار کرد
وهمچنین حال که خدا خود را در کلام خویش بیان نموده است باز انسان را یارای آن
نیست که زیاده بر آنچه در کلام بیان شده اظهار و بیان نماید بلکه درین باب کلام
الهی وسخن عیسی مسیح بدون شک وشبه از همهٔ سخنانی که مجموع حکما از عقل خود شان
در بارهٔ ذات پاک الهی تاحال گفته و بعدها خواهند گفت معتبر تر و برتفکرات وتخیلات آنها
تفوق کلی دارد اما معنی نمانادکه احتمال میرود بلکه انگاندارد که در کلام ربانی به بندگان
چنانمطالب بیان گشته و در بارهٔ ذات اقدس الهی چنان نکته ها کشف کردین باشند
که انسان بعلت قصور وقلت عقل خود در ادراک آنها عاجز مانده معطل بشود زیرا که ذات
قدیم وحکمت مطلق را عقل محدود انسانی کماهی فهم نمی تواند کرد قطع نظر ازین چون
احوال انسان از قرار است که در عالم سفلی کل علوم بنظرت الاولی وانفصام تحصیل
می نماید و علم الهی را نیز بدین منوال مثلاً از قدرت وحکمتی که در موجودات ظاهر و از عقل
ومحبت و عدالت و رحمت و مانند آنها که در انسان دین می شوند از آنها بخالق پی برده
وصفات مذکوره بطریق مطلق باو اطلاق کرده محض بدین طریق صفات مزبورهٔ خدا را
بتصور و تفهم میتوانیم آورد لکن در نزد ارباب عقل و فراست پوشیده و پنهان
نیست که در آنعالم چنان چیزهای بسیار و در ذات پاک الهی نیز چنان نکته های بیشمار
می باشند که انسان هیچ خبری از آنها ندارد و در موجودات نیز تشبیهات و تمثیلات

نمودند چنانکه در آیهٔ ۱۸ باب ۵ یوحنا مرقوم است که بجهت این یهودیان بیش از اول اراده کردند
که او را بکشند زیرا که خدا را پدر خود خواند خود را با خدا مساوی ساخت و همچنین در آیهٔ
۳۰ باب ۱۰ متی باز بالوهیت خود اشان نموده میگوید در هر جا که دو یا سه کس بنام من جمع شوند
من در آنجا در وسط ایشان هستم و هم در حین صعود بهمانا میگه بشاگردان خود حکم می نمود که بتمامی
عالم رفته و کلام مرا بهمهٔ طوایف بیان نموده و تعلیم دهید چنین گفته است که اینک دایم تا
انقضای جهان با شما هستم چنانکه در آیهٔ ۲۰ باب ۲۸ متی مسطور است لهذا چون مسیح انکلام
را در وقت صعود خود فرموده پس واضحست که حاضر بودن او نه بطور جسمانی
بلکه روحانی خواهد بود و چون این وعده را نه محض بیکی بلکه بجمیعی شاگردان و ایمان
اورندگان داده است که تا انقضای عالم در نزد ایشان خواهد بود ظاهر و هویدا است
که با برازاین کلمات و باظهار همین آیات صفت حاضریت را بخود منسوب ساخته و همین صفت
را در آیهٔ ۱۳ باب ۳ یوحنا نیز بخود نسبت داده فرمود که هیچکس باسمان بالا نرفته است
مگر آنکس که از آسمان پائین آمد یعنی فرزند آدم که در آسمان است الغرض اگرچه مسیح در اوقت
بنا بر جسم بر زمین حاضر بود باز تقریر می نمود که در آسمان می باشم خلاصه از آیات
مذکوره بطریقی که قابل رد نباشد عیسی مسیح صفات و ذات الوهیت را صریحاً بخود
نسبت داده و همین معنی در آیهٔ ۳۰ باب ۱۰ یوحنا گفته است که من و پدر یک هستیم
و بنا برین مضمون در آیات ۹ الی ۱۱ باب ۱۴ یوحنا خود مسیح بفیلپوس فرموده است که
هر آنکس مرا دیده پدر را دیده است تو چگونه میگوئی که پدر را بما نشان بده ایا تو باور نمیکنی

شیطان آلوده گشته در ضمیر خود چنان تصوّر می کند که گویا العیاذ بالله خدای حکیم علی الاطلاق
را در معرفت و حکمت برابر و زیادتی نی و بنابراین خدا قادر نیست و بنا بایست که چنان
مطالب را در کلام خود بیان سازد که عقل این از درک آن عاجز نماند درین صورت لازم
آنست که چنان کس نظر به نتیجهٔ همین خیال مغرور و قبیح منکر خدا نیز باشد زیرا که ذات و
وجودش بیرون از تفهّم و خارج از توهّم است بلکه بایست که وجود و هستی خود را
نیز انکار کند زیرا که هنوز نفهمیده و نمی تواند فهمید که خدا او را در رحم مادر بچه نوع
خلق نموده و کیفیّت ذات روحش از چیست و علاقهٔ آن که نسبت ببدن دارد از کیست
حتّی باید که آنکس بنا بر افکار مغرورانهٔ خود هزاران هزار اشیا را که علی الدّوام
در نظرش و هستی آنها برابر و نیز اظهر من الشمس می باشد انکار نماید چون ذات و قوی و افعال
باطنی آنها را درک نمیتواند کرد آیا کدام شخص عارف پی برده و درک کرده است که
بچه طرز ممکن و از چه وجه حاصل می شود که از دانهٔ کوچکی درخت بزرگ و تنومندی برآمده
هزاران هزار دانه های دیگر از آن بروید که در هریک از آنها نیز قوّت و آلتی
بوده باشد چنانکه هزاران هزار درخت دیگر مانند درخت اوّلین بعمل می آیند و
چه کس را یارای اظهار این نکته است که از چه رهگذر راست که بقوّت و تاثیر همین زمین
و هوا و آفتاب و باران نباتات مختلفه و گلهای بوقلمون و اشجار و اثمار گوناگون
بعمل می آیند که بنا بر صور و لون و خاصیت و قوّت در فرق و تفاوت نسبت بیکدیگر
در نهایت اند و دیگر این رمز را چه کس کشف نموده است که انسان با دیده کوچک

کشتن خود را تعدی ندانست خلاصه از کلام مزبورهٔ عیسی مسیح با اطمینان کلی و با کمال یقینی آشکار است که مسیح الوهیت را واضحاً بخود نسبت داده و آشکارا تقریر و بیان نموده است فلهذا کسیکه قلباً طالب حق و تعصب و لجاجت را بکنار نهاده بمقام انصاف برآمده باشد بدیهی است که در باب الوهیت مسیح متردد و متشکک نخواهد ماند بلکه بکلام مسیح معتقد کشته الوهیت او را قلباً قبول خواهد نمود خوشا حال فرخنده مآل چنان شخصی که در شک باقی نمانده بمراتب اعلا مدارج ایمان رسیده باشد

نهایت بعضی کسها از کثرت تردّدات قلب خود میگویند که چرا مسیح الوهیت خود را واضح تر از آن که ذکر کشت تعریف نکرده و واضحاً و مختصراً بیان نفرموده است که منم خدا و بس در جواب چنان کسها بهمین قدر اکتفا می رود که از قرار یکه ذکر و ثابت کشت واضح است که مسیح الوهیت خود را چنان بیان و تقریر نموده و بخود نسبت داده است که در قلب کسیکه تعصب خلاف را بکنار کذاشته در مقام انصاف ایستاده باشد شکی باقی نمیتواند ماند و غبار تخیلات فاسده بر دامن خاطرش نمی تواند نشست و سنک تردّدات باطله شیشهٔ مصفای افکارش را نمی تواند شکست لیکن از برای آنانیکه دیدهٔ انصاف را بسته تفکر در کلامش را طالب و راغب نبوده اکرچه مسیح مرتبهٔ الوهیت خود را واضح تر از آن تقریر و بیان می نمود که نموده است باز فایدهٔ حاصل نمی کشت زیرا که آنها قبول نکرده پیش از پیش نسبت باو عداوت می نمودند چنانکه بزرکان ملت یهود و حال آنکه الوهیت خود را بطریق سهل بایشان بیان

که من و پدر هستم و پدر در من سخنانی که من بشما میگویم از خود نمیگویم بلکه پدر که در من است همان
این کارها را می کند مرا باور کنید که من در پدر هستم و پدر در من حال بعلت همین وحدانیت
که مسیح در آیات مزبوره خود را با آن متصف ساخته و بنا بر آن در ذات با پدر یعنی
با خدا فی الحقیقه یک است بر بندگان واجب نموده که چنانچه بپدر با و نیز عبادت و سجده
نمایند از قراری که در آیه ۲۳ باب ۵ یوحنا رقیم یافته که مسیح فرمود که همه مردم پسر را
عزت کنند چنانکه پدر را عزت می کنند آن کس که پسر را عزت نمی کند پدری را که او را
فرستاده است عزت نمی کند و علاوه بر اینها بعد از قیام خود تو ما نام را که از جمله
شاگردانش بود ماذون ساخت که بنا بر الهیتش او را خدا گوید چنانکه این گذارش
در آیات ۲۸ و ۲۹ باب ۲۰ یوحنا مرقوم گشته یعنی در وقتی که شاگردان شنو ما گفتند که مسیح
قیام نموده ما او را دیده ایم او بآنها گفت که تا من نشان میخها را در دستش نه بینم و
انگشت خود را در نشان میخها نیندازم و دست خود را در پهلوی او نگذارم باور نخواهم کرد
هشت روز بعد از آن مقدمه سکامی که تو ما نیز با سایر شاگردان بود مسیح بر ایشان
نمودار گشته بتو گفت که انگشت خود را باینجا بیاور و دستهای مرا به بین و دست خود را بیاور
و بر پهلوی من بگذار و بی ایمان مشو بلکه ایمان دار درین حال تو ما تعجب کنان بوی سجده
نموده گفت که ای خداوند من و خدای من حال درین صورت که مسیح او را نهی ننموده
بلکه فرمود که ای تو ما از اینجا که تو مرا دیدی ایمان آوردی خوشا بحال آنان که ندیده ایمان آورده
باشند پس واضحا آشکار و یقین است که با لوهیت خود اشاره نموده بلفظ خدا مخاطب

روح القدس که انشاء الله ذکرش بعد خواهیم نمود ایشان را از عالم بالا منوّر ساخته تمامی حقایق را بآنها کشف و بیان نمود و با قوّت او علامات غریبه و معجزات عجیبه بسیار ظاهر کرده اند چنانکه حوّاریون مذکور فی الحقیقه در مرتبهٔ انبیا و رسل بوده اند چنانچه این مقدّمه در فصل ۶ باب دوّم رسالهٔ مسمّی بمیزان الحق مفصّلا بیان و ثابت کردیده است و بنا بر آن الهام الٰهی بر ایشان رسیده و از عالم علوی منوّر کردیده تعلیم الوهیّت مسیح را در مراسلات خودشان که در انجیل ثبت گشته زیاده بیان و تفصیل نموده اند بنحویکه در فصل آتیه مذکور و معلوم خواهد گشت

فصل دوّم

در ذکر آنچه در بارهٔ الوهیّت مسیح بوساطت حوّاریان در انجیل بیان کردیده است

ازین قرار که یوحنّای حوّاری بالهام الٰهی ملهم گشته در آیات اوّل الی ۴ باب اوّل انجیل خود بالوهیّت مسیح شهادت نموده چنین بیان می کند که بود در ابتدا کلمه و آن کلمه نزد خدا بود و آن کلمه خدا بود و همان در ابتدا نزد خدا بود و هر چیز بوساطت او موجود شد و بغیر از او هیچ چیز از چیزهای که موجود شده است وجود نیافت در او حیات و آن حیات روشنائی انسان بود و از ظهور همین کلمه در جسم که عبارت از پسر خدا است در آیهٔ ۱۴ همین باب چنین خبر میدهد که آن کلمه مجسّم شده در میان ما قرار گرفت و تجلّی او را ما دیدیم و آن تجلّی بود که شایسته یگانهٔ پدر بود و پر از مهربانی و راستی بود

می نمود باز چندین دفعه اراده کردند که او را گرفتار نموده سنگسار کنند قطع نظر ازین مسیح
بنا بر همان علاقهٔ ازلی یعنی در همان وحدانیت ذاتی که با پدر دارد با او یک و خداست
نه باغیر آن وحدانیت اما چون علاقه و وحدانیت مزبوره را قبل از قیام و صعودش
کسی نمیتوانست فهمید پس درین صورت اگر مسیح بی پرده می گفت که منم خدا و پس
هرائینه احتمال کلی می رود که در آنوقت چنان می فهمیدند که گویا او حسب الظاهر یعنی بنا بر جسم
انسانیتی که دارد خداست و حال آنکه چنان گمان بالمره خلاف میبود لهذا فهم و درک
تعلیم الوهیت عیسی مسیح نیز از جملهٔ مطالبیست که در خصوص آنها بشاگردان خود فرموده
که دیگر چیزهای بسیار دارم که بشما بگویم لیکن حالا نمیتوانید متحمل شد اما چون او یعنی روح
راستی بیاید او شما را بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد
گفت بلکه هرانچه می شنود خواهد گفت و شما را بآینده خبر خواهد داد و او مرا جلال خواهد داد
زیرا که او آنچه را از آن من است خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد چنانکه در آیات
۱۲ الی ۱۴ باب ۱۶ یوحنا مرقوم است و همچنین در آیهٔ ۲۶ باب ۱۴ یوحنا در خصوص همین
مطلب چنین فرموده که آن تسلی دهنده یعنی روح القدس که پدر او را باسم من
خواهد فرستاد همان شما را هر چیز خواهد آموخت و هرچه که من شما را گفتم بیاد شما خواهد
آورد چنانکه مسیح بشاگردان خود وعده نموده بود چنان نیز ده روز بعد از صعودش
آن تسلی دهنده و اعانت کننده که عبارت از روح القدس باشد از آسمان
برایشان نزول کرد از قراری که در باب دوم اعمال حواریون تحریر یافته و همان

بوساطت پسر خود تکلم نمود که او را وارث جمیع اشیاء گردانید و بوساطتش عوالم را خلق نمود و او تابش جلالش و سکهٔ وجودش است و همگی اشیاء را بکلمهٔ قوهٔ خود متحمل گشته کنایان مار آنفس خود محو نموده بر دست راست خدای قادر مطلق در علیین جلوس فرمود پس چنانکه در آیات مذکوره بواضحی تمام مسیح کلمة الله و پسر خدا و روئت خدای غیر مرئی و تابش جلال و سکهٔ وجودش مسمّی و بصفات الوهیت متّصف گشته و هم مرقوم است که عوالم نیز بوسیلهٔ او مخلوق و محفوظ گردیده و نجات بندگان گناه کار بوساطت وی حاصل و حاضر شده است همچنین در آیات آیهٔ انجیل باشکاری و یقین تام بلفظ خدای فوق همه خوانده شده است چنانچه در آیهٔ ۱۶ باب ۳ نامهٔ اوّل پولس رسول مسطور است که بالبدیهه عظیم است سرّ دین که خدا در جسم آشکارا و بروح تصدیق کرده شد و از ملایکه دیده شده و در میان قبایل بانداکرده و در دنیا بر وی ایمان آورده شد و بجلال گرفته گشت و دیگر در آیهٔ ۱۳ باب ۲ نامهٔ پولس ترقیم گشته است که در انتظار آن امید خجسته و ظهور جلال خدای عظیم یعنی نجات دهندهٔ ما عیسی مسیح را می باشیم و دیگر در آیهٔ ۵ باب ۵ نامهٔ پولس رسول مرقوم است که مسیح از حیث جسم از میان ایشان یعنی از بنی اسرائیل است که او خدای فوق همه است مبارک باد تا بابد آمین و همچنین در آیهٔ ۱۶ باب ۵ نامهٔ اوّل یوحنا مسطور است که میدانیم که پسر خدا آمده و مدرکی بما داده است که آنکس را که راست است بشناسیم و هستیم در آن شخص راست یعنی در پسرش عیسی مسیح و این است خدای حقیقی و حیات جاودانی حال از آیاتی که درین فصل و در فصل گذشته مرقوم داشته ایم بلاشک و شبه در کمال یقینی واضح و مبرهن است که بنابر کلمات انجیل

پولس حواری نیز بهمین تفاوت که فیما بین الوهیت و بشریت مسیح واقع است اشاره
نموده در آیات ۳ و ۴ باب اول نامهٔ باهل روم مرقوم و مفهوم می سازد که هرچند خداوند ما عیسی
مسیح از حیثیت جسمی از نسل داؤد پیدا گشت امّا از برخاستن از مردگان بمبرهن گردید که او
پسر خداست باقوّت روح القدسی و در آیهٔ ۱۷ باب ۵ نامهٔ دوم باهل قرنتس دربارهٔ
مسیح چنین ذکر نموده است که خدا در مسیح بوده دنیا را بسوی خود برمی گرداند و خطایای آنها را
بر آنها نمی گیرد و کلام مصالحت را در ما قرار داد و مضمون این آیه را در آیات ۱۳ الی ۲۱ باب اول نامهٔ
بعقسیان زیاده توجیه و بیان نموده چنین مسطور ساخته است که او یعنی خداست که ما را از قبضهٔ
قدرت ظلمت رهانیده بملکوت پسر محبوب خود در آورده است که در وی فدیه داریم از خونش
یعنی آمرزش گناهان و در وحدت خدا غیر مرئیست و پیش از همهٔ مخلوقات متولد شد
که مخلوق شد بوی هرآنچه در آسمان و زمین است از چیزهای دیدنی و نادیدنی چه ارواح و
چه خداوندیها و چه ریاستها و چه قدرتها تمامی بوساطت و بجهت وی خلقت یافت
و او پیش از همه می باشد و همه در وی باهم متصل اند و او دست بر آنش سیکل کلیسیا داده
آغاز و از میان مردگان مولود نخست تا آنکه در همه امور او را تقدیم باشد از آنجاکه همهٔ پری
(الاهیت) اختیار نمود که در وی ساکن نماید و بوساطتش همه را بسوی خود برگرداند چون بخون
صلیبش صلح نمود بلی بوساطت او خواه اشیاء سفلی و خواه اشیاء علوی را و همچنین
در آیات اول الی ۳ باب اول نامهٔ بعبرانیان مرقوم است که خدا آنکه در اوان سلف در
قسطهای متعدده و وجوه مختلفه با اجداد ما بوساطت پیغمبران تکلم نمود در این ایام آخر ما با

خود تمام عالم را می بیند و غذا را که تناول می نماید بدنش را بچه کیفیت نگاه میدارد
و بهر عضوی قوّت مخصوصه میدهد آیا کدام شخص زیرک بعقل خود درک و بیان نموده است
که زمین و آفتاب و ماه و ستارکان با همهٔ بزرگی خودشان بچه طریق بی ستون
در هوا اویخته شده معلق وار گردش می کنند چنانکه از روز ازل تا حال از گردش گاه
بی نهایت خود از حد و حدود معینه تجاوز ننموده بی غفلت و قصور در گردش اند آیا تمامی
اینها همچنان نکته ها و رموز نیستند که عقل قاصر انسانی در درک آنها عاجز است وچنین اسرار
حق تعالی در موجودات زیاده از حساب و تخمین اظهار و تبیین فرموده است پس هیچ
تعجبی نخواهد داشت اگر که خدا در کلام الهامی خود نیز چنان اسرار و مطالب را که بیرون از
درک عقول انسانی باشد بیان و اظهار نماید بهر حال کسیکه بعلت درک ننمودن معتقد اسرار
ذات الهی نشود و کلام ربّانی را بسبب انکه آنها درین بیان گشته اند قبول نکند هرائینه
قابل حماقت کلّی و مرتکب گناه فاحشه خواهد شد چنین جهل و غرور از هر اربابِ شعور و از
هر صاحب فطانت حق جود و رباشد او را همین اکتفا می کند که خدای حکیم و علیم چنان اسرار
مخصوصهٔ ذات پاک خود را در کلام خود بیان فرموده است و بر او واضح و عیان خواهد شد که
هر آنچه را که خدای تعالی در کلام خود اظهار ساخته بر بندگان واجب و لازم است که معتقد آن
گردیده قبول کنند اگرچه بعضی از مطالب بیان گشته را بالکلیه درک نکرده و نفهمیده باشند
خلاصه حال که ازین گفتگوی لازمه فراغت یافته ایم تحریر ما بهای آتیه اقدام ورزیده
از آیات انجیل و توریته که در آنها خاطر نشان مینمائیم ثابت خواهیم کرد که تعلیم الوهیت عیسی مسیح

عیسی مسیح پسر خدا و فی الحقیقه خدا است پس هر گاه کسی منکر الوهیت مسیح باشد باید که کلام الله
بودن انجیل را نیز انکار کند و بالعکس اگر کسی از چنین گناه بر اسان و از نیکونه بی ایمانی ترسان
بوده اجتناب نماید و راغب بانکار کلام ربانی نباشد لامحاله باید که مقر و معتقد
الوهیت مسیح گردد

نهایت مطالب مذکوره را مطالعه نموده خواهی گفت که چگونه انگاه دارد که نفو
باندخدا را پسری بوده باشد و لفظ مزبور را تماماً بطور معنی مجازی دریافت کرده چنانکه
از کفر فاحش ازین خیال وحشت خواهی نمود اما اگر در باب لفظ مذکور تفکر لازمه نکرده
در بان آن چنان خیال و گمان مجازی برده پس خلاف و تقصیر از طرف تست و بس زیرا
در صورتیکه مسیح در انجیل بلفظ پسر خدا مخاطب شده است پس هر عاقل و کامل واضح و
آشکار است که او برابر پسران انسان و در وجود و تولد مانند اینان نخواهد بود بلکه آنچنان ۹۱
که خدای قدیم و قادر را با انسان فانی و ناتوان مقابل نمی توان نمود همچنین پسر خدا را نیز به
پسران آدمیان برابر و تشبیه نمی توان ساخت زیرا با آنمرتبه که خدا تعالی از بندگان برتر
و اعلی است پسر خدا نیز بآن درجه بر پسران بندگان برتری کلی دارد و از آیات مزبوره انجیل
تماماً معلوم و آشکار است که مسیح نه بمعنی مجازی بلکه بمعنی حقیقی و اعلا پسر کانهٔ خدا خوانده
می شود اما مشابهت محض در این است که چنانچه پسر بشری نه آنکه از پدر خلق بلکه گویا از صلب وی
منتقل شده تولد می یابد و در ذات مانند و شبیه پدر است همچنین مسیح پسر خدا نیز نه آنکه
خلق گردیده بلکه از ازل از ذات پاک الهی ظهور نموده چنانکه گویا از و تولد یافته است محض

نیز بطریق حقیقت هدایت نموده قلبت را منور خواهد ساخت و درین حال مطالب این اوراق را مشکل و شبهه برائی و درستی خواهی فهمید و عیسی مسیح را در مرتبهٔ خود قبول نموده و قلباً بوی ایمان اورده نجات خواهی یافت

باب اوّل

در بیان و توضیح الوهیت عیسی مسیح

این باب را منقسم بسه فصل نموده در فصل اوّل الوهیت مسیح را از کلام خود او بیان و ثابت خواهیم ساخت و در فصل دوّم الوهیت مسیح را از سایر آیات انجیل و از سخنان حواریون اظهار و مدلّل خواهیم نمود و در فصل سیّم ثابت خواهیم کرد که در آیات توریته نیز بالوهیت مسیح اشاره رفته است

فصل اوّل

در بیان و ثبوت الوهیت عیسی مسیح از کلام خود او

اگر مسیح تحقق در مرتبهٔ الوهیت بوده پس احتمال میرود که خودش غیر همین مرتبه را بنوعی بخودش نسبت داده باشد که هیچ شک و شبهه باقی نماند که بالوهیت خود مقرّ بوده است چنانچه همین قسم بوقوع پیوسته بقراری که عیسی مسیح نه محض بشاگردان خود بلکه در اکثر اوقات مرتبهٔ الوهیت خود را در حضور یهودیان و کاهنان

وتثلیث ذات پاک الٰہی درکتب مذکورہ فی الحقیقہ واضح وصریح بیان گشتہ است اما اگر
احیاناً کسی را درین باب اعوجاج و تردّدی روی دہد کہ آیا انجیل و توریت بدرستی کلام
منحرف ومنسوخ نگردیدہ الٰہی اند چنان شخص را بباب اوّل کتاب میزان الحق رجوع مینمائیم
زیرا کہ این مقدّمات در آنجا بوضوحی تمام مدلّل و ثابت گشتہ است حال مقالہ در خصوص
تعلیمات مذکورہ را بدو باب تقسیم نموده در باب اوّل شان رفیع و مرتبۂ الوہیّت عیسی
مسیح بیان و ثابت و در باب ثانی تعلیم تثلیث ذات پاک الٰہی تبیین و تفصیل خواہد یافت
اما چون محض خدای عادل و رحیم را آن قدرت و توانائی ہست کہ قلب خبائث الود
وعقل ظلمت اندود انسانی را از عالم بالا نورانی ساختہ آدمی را باعتقاد و فہم مطالب
روحانی رساند پس خدای تعالی نظر بنور عنایت و مرحمت خود تو مطالعہ کنندہ را
نیز بنور خود منوّر گرداناد بتحقیق ہدایت فرماید زیرا کہ آدمی از عالم بالا منوّر نگردد
امورات ربّانی و مطالبات روحانی را نمیتواند فہمید چنانکہ در انجیل یعنی در آیات
۱۴ و ۱۵ باب دوّم نامۂ اوّل پولس رسول مذکور است کہ انسان طبیعی چیزہای روح
خدا را نمی پذیرد زیرا کہ نزدش مہمل است و نمیتواند فہمید از آنرو کہ روحانیّت تحقیق آن
می شود لیکن شخص روحانی ہمہ را درک می نماید نہایت چون بنا بر کثرت محبّت و عنایت ارادۂ
ازلی و مشیّت لم یزلی آن ست کہ تمامی خلق نجات یافتہ بمعرفت راستی گرایند چنانکہ
در آیۂ ۴ باب دوّم اوّل بہ تیموثیوس و سایر آیات انجیل مسطور است پس ہر کاہ فی الحقیقہ
طالب حق و قلباً از و درخواست نمایندہ باشی ہر آئینہ نور ہدایت را بتو عنایت فرموده و ترا

درباره او بیان نموده اند واضحتر بشان عالی و مرتبه الوهیتش اشاره کرده اند و همین مرتبه را خود
عیسی مسیح قبل از آنکه شروع به تعلیم دادن نموده با مادر خود مریم و پدر رییش یوسف بیان و تقریر کرده است
یعنی هنگامی که در سن دوازده سالگی بود بنا بر عادت یهودیان بهمراهی والدین خود بجهة انجام عید
پاور شلیم رفت و در آنجا هیکل که عبارت از عبادتخانهٔ یهودیان باشد داخل گشته چند روزی
در نزد معلمان و کاهنان یهود توقف نمود در اینحال والدینش او را جستجو کرده و آخر الامر یافته
مادرش مریم چنانکه در آیات ۴۸ و ۴۹ باب دوم لوقا مرقوم شده و پرا گفت که ای کودک
چرا با ما چنین نمودی این است پدر تو و من اند و هناک گشته در جستجوی تو میبودیم ایشان را
گفت که چرا مرا می جستید آیا ندانسته بودید که مرا می بایست در خانهٔ پدر خود باشم و اینخانه
همان هیکل است که از یهودیان بیت الله نامیده می شد زیرا که خدا یتعالی خود را در همین هیکل بدین
ایشان بیان و بایشان قدغن فرمود که در همانجا بعبادت نمایند درین صورت چون عیسی
بمریم گفت که آیا ندانسته بودید که مرا می بایست در خانهٔ پدر خود باشم و همین خانه بیت الله
بود پس معلوم است که بهمین الفاظ خدا را پدر خویش و خود را پسر او خواند مرتبهٔ الوهیت خود را
بدین طریق بوالدین خود اظهار کرد و همچنین در سن سی سالگی خود وقتی که آغاز بتعلیم دادن می نمود
از یحیی غسل تعمید یافته در همان ساعت آسمان بروی شکافته روح القدس بر او نزول نمود و آوازی
از آسمان رسید و گفت که تو ئی پسر محبوب من و از تو رضامندی باشم چنانکه در آیات ۲۱ و ۲۲
باب ۳ لوقا مرقوم است و مانند همین آواز باز از آسمان آوازی رسیده است یعنی در
وقتی که با چند نفر از شاگردان خود بکوه بلندی برآمده در آنجا جلال الوهیت خود را در حضور ایشان از

ایشان که دشمن او بودند واضحا و صریحا بیان واقرار نموده است آنها نیز نظر بعداوتیکه نسبت باو داشتند بعلت همین کلمات اراده سنگسار و قتل کردنش می نمودند چنانکه مطلب مزبور از آیات آتیه انجیل بالکلیه واضح و معلوم خواهد گردید بدین ترتیب که وقتی که جبرئیل از طرف خداوند جلیل شهر ناصره نزد مریم فرستاده شد که مژده تولد عیسی مسیح را برساند بوی گفت که اینک تو آبستن خواهی شد و خواهی زائید پسری و او را عیسی خواهی نامید داد شخص بزرگی خواهد بود و فرزند خدا تعالی خوانده خواهد شد و خداوند خدا تخت پدرش داود را بوی خواهد داد و بر دودمان یعقوبی تا ابد سلطنت راند و سلطنتش را نهایت نخواهد بود مریم ملک را گفت که این چگونه تواند شد و حال آنکه من مردی را نیاشناخته ام ملک وی را جواب داده گفت که روح القدس بر تو نزول خواهد نمود و قوت خدا تعالی بر تو سایه خواهد افکند از آنجهت که آن مولود مقدس فرزند خدا خوانده خواهد شد چنانکه در آیات ۲۱ الی ۳۵ باب اول لوقا مسطور است همچنین بعد از آنکه عیسی مسیح در شهر بیت اللحم تولد یافته بود فرشته خداوند بر شبانانی که در همان نواحی نزول کرده و بشارت ولادت باسعادتش را بایشان رسانیده گفت که مترسید که اینک مژده سرور بی غایتی که خواهد بود برای تمامی قبایل و بشما آورده ام زیرا نجات دهنده از برای شما که او مسیح خداوند است امروز در شهر داود متولد شد ناگاه فوجی از لشکر آسمانی با ملک خدا را ستایش کنان نمودار شده می گفتند که خدا را است در عالم بالا جلال و بر زمین آرام و از آدمیان رضامندی چنانکه در آیات ۱۰ و ۱۱ و ۱۳ و ۱۴ باب ۲ لوقا مرقوم است پس آن خوابیات که در حین ولادت عیسی مسیح وقوع یافته و آن نخستانی که فرشتگان

بجمع خود آوردند از وسوال نموده گفتند که اگر چنانچه تو ئی مسیح ما را مطلع سازا و نیز جواب
داده گفت که بعد ازین فرزند انسان را بر دست راست قوت خدا نشسته خواهید دید
همه گفتند پس تو پسر خدا هستی بایشان گفت که شما میگوئید که من آنم چنانکه در آیات ۶۹ و ۷۰
باب ۲۲ لوقا مسطور است مخفی نماند که بنا بر عبارت اصل یونانی معنی الفاظ مزبوره که شما
میگوئید که من آنم این است که بلی من همانم پس واضح و لایح است که عیسی مسیح باشکاری
تمام اقرار نموده است که پسر خدا می باشم بلی هر چند یکه اشخاص صالح و متقی نیز چنانچه از
آیات ۱۲ و ۱۳ باب اول یوحنا و از آیهٔ ۷ باب ۲۱ مکاشفات معلوم است بلفظ پسران خدا
خوانده می شوند لیکن اینکه مسیح خود را باین معنی که بندهٔ حقیقی پسر خدا خوانده می شود پسر خدا نخواند
لاشک و شبه از آن کلمات خود او یقین و آشکار است که در آنها نه محض مرتبهٔ الوهیت
را بلکه ذات و صفات خدائی را نیز بخود نسبت داده است بنحو یکه از آیات آتیه واضح
مثلاً در آیهٔ ۳۰ باب ۱۰ یوحنا بالوهیت خود اشاره نموده بیهودیان گفت که شما از تحتانی هستید
و من از فوقانی هستم شما از این جهان هستید و من از این جهان نیستم و در آیهٔ ۵۸ همین
باب فرموده است که پیشتر از آنکه ابراهیم شد من هستم و این کلام را توجیه نموده در آیهٔ
باب ۱۷ یوحنا میگوید که حالا ای پدر بان جلالی که پیش از بنای عالم نزد تو داشتم مرا در نزد
خویش مزین کن حال درین آیات مسیح واضحهٔ تقریر و بیان می سازد که از آسمان فرود آمده
و پیشتر از ابراهیم بلکه قبل از ایجاد عالم موجود بوده و بنا بر این قدیم و ازلی است و دیگر در
آیهٔ ۲۷ باب ۱۱ متی فرموده که همه چیزها از پدر خود بمن تسلیم شده است و غیر از پدر

بدن خود بنطرق درخشان و نمایان ساخت که رویش مانند آفتاب شعله ور و لباسش چون نور سفید
و برّاق و موسی و الیاس در آنجا حاضر و با آنها ظاهر شده بودند آوازی از ابر آمده گفت که
این است فرزند محبوب من که از او خوشنودم سخن او را بشنوید چنانکه در آیهٔ ۵ باب ۱۷ متی
مسطور است و همین اسم یعنی لفظ پسر خدا را که فرشته پیش از تولدش او را بآن مسمّی ساخته
و آواز آسمانی باعظمت او را بآن نام مخاطب نموده خود او نیز در اکثر اوقات بخود نسبت داده است
مثلاً در وقتی از شاگردان خود پرسید که مرا که فرزند انسانم مردم چه شخص میگویند گفتند که بعضی
یحیی تعمید دهنده و بعضی الیاس و بعضی ارمیا یا یکی از پیغمبران ایشان را فرمود که شما مرا چه شخص
میگوئید آنگاه شمعون پطرس جواب داده گفت که تو ئی مسیح پسر خدای حیّ بنحویکه در آیات ۱۳ الی ۱۶
باب ۱۶ متی مسطور است مخفی نماند که عیسی مسیح درین باب به پطرس نهی نکرد و حال آنکه اگر چنانچه
خود را پسر خدا ندانستی هرآئینه بر او نهی می کردی لاکن در مقام نهی چنین فرمود که خوشا بر حال تو
ای شمعون باریونا از آنرو که جسم و خون این را بر تو ظاهر نساخت بلکه پدر من که در آسمانست
ظاهر نمود چنانکه در آیهٔ ۱۷ همین باب مسطور و همچنین در آیات ۳۵ الی ۳۸ باب ۱۰ یوحنا مرقوم است
که مسیح بکوری که او را پیدا کرد دانسته بود گفت که آیا تو بر پسر خدا ایمان می آوری او جواب داده
گفت که ای آقا او کیست که من بر او ایمان آورم عیسی باو گفت که تو او را دیده و آنکس که با تو گفتگو
می کند همان است باو گفت خداوندا ایمان آوردم و او را پرستید و دیگر چنانچه در آیه ۳۶ باب
یوحنا مذکور است که مسیح به یهودیان فرمود که آیا شما بآن کس که پدر او را تقدیس کرده و بجهان فرستاده
میگوئید که تو کفر میگوئی از آنجا که گفتم من پسر خدا هستم و دیگر در وقتی که یهودیان مسیح را کرفتار نمودند

بدین توفیر که چنانچه خدای قدیم و مطلق در شان و جلال ذات خود نسبت بانسان
خاک زاد نابود برتر و عالی است همچنان علاقه های مذکوره نسبت به پسر خدا نیز رفیع تر
از علاقه های فیمابین پسر و پدر بشریست یعنی بنا بر مضمون هدایت نمون آیات اول و
دوم باب اول یوحنا مسیح بحسب الذات باطنی کلمهٔ خدا است مخفی نماند که لفظی که
کلمه ترجمه شده در زبان اصل انجیل که یونانی است لوگس است واین لفظ بمعنی عقل کل و علم
ازلی نیز آمده است وهمین کلمه چنانکه در آیات مزبوره مسطور گشته در ابتدا یعنی پیش از بنای
عالم که از ازل باشد در نزد خدا بود خدا بود و از ذات پاک الهی بظهور آمد بنحویکه گویا از و تولد
یافت چنانکه کلمهٔ انسان نیز از روحش متولد گردیده بظهور میرسد محض بدین تفاوت
که کلمهٔ الهی بنا بر زمان و مکان منفصل از ذات نیست نویرا که ذات پاک الهی خارج از حدود
زمان و مکان است و دیگر آنچنانکه روح انسان در فکر و کلمه صورت می بندد بنوعی که گویا خود را
مصور ساخته فکر و کلمه اش صورت روح و باطن وی میگردد بقراریکه در فکر خود مجرد و اگر از آن
مرتبه تجاوز نموده کلمه شود بدیگران نیز بیان و نمایان می شود بهمان نحو خدا نیز در کلمهٔ ازلی خود
یعنی در پسر خود خود را مصور ساخته و در آن کلمه چنانکه گویا در آئینهٔ غیب نما خود را بخود بیان و عیان
کرده و بواسطهٔ همین کلمه عوالم را ایجاد نموده خود را بر عالمیان جلوه داد اما چون کلمه و علم
ربانی مانند کلمه و علم انسانی قابل قصور و نقصانی نیست بلکه مانند خود او در کمال مطلق است
پس کلمه و علم او نیز مثل و مانند اوست و از همین جهت در انجیل در آیهٔ ۱ باب ۱ نامهٔ
بقالسیان مرقوم است که در وی یعنی در عیسی مسیح ساکن می نماید تمامی الهیت از روی تجسم یعنی

هیچکس پسر را نمی شناسد و غیر از پسر یا آنکسی که میخواهد پسر که بوی ظاهر کرد و اند هیچکس پدر را نمی
و ایضاً در آیهٔ ۱۰ باب ۲۸ متی بشاگردان خود میگوید که تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن
عطا شده است و همچنین در آیات ۱۷ و ۱۹ و ۲۱ و ۲۲ و ۲۸ و ۲۹ باب ۵ یوحنا بجهة اظهار الوهیت خود
بیهودیان گفته و بیان نموده است که پدرم تا حال کار می کند من نیز کار می کنم هرائینه من بشما
راست میگویم که پسر از خود هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه می بیند که پدر می کند و هر آنچه آدمی کند پسر نیز همان
را میکند زیرا همچنانکه پدر مردگان را برمیخیزاند و زنده می کند بهمانطور پسر نیز هر کرا که میخواهد
زنده می کند و پدر بر هیچکس حکم نمی کند بلکه تمامی حکمرانی به پسر داده است ازین تعجب مکنید زیرا
ساعت می آید که همهٔ آنان که در قبرها هستند آوازش را بشنوند و بیرون خواهند آمد آنانکه
نیکوئی کرده باشند از برای قیامت حیات و آن کسانیکه بدی کرده باشند از برای قیامت
جزا حال درین آیات بینات مسیح صفات قادریت و عالمیت را در کمال آشکاری بخود نسبت میدهد
زیرا در این حال که میگوید که هر آنچه پدری کند من نیز همان را می کنم و مردگان را زنده می سازم
و همهٔ قدرت در آسمان و زمین در دست من است و پدر را یعنی خدا را گاهی می شناسم و دیگر
کنندهٔ روز قیامت من خواهم بود پس از همهٔ این کلمات واضح است که اقرار بقادر و عالم بودن
خود می کند چون کسیکه هر آنچه خدا کند او نیز همان را کند و تمامی حکم در زمین و آسمان از و باشد
بایست که قادر و کسیکه در روز قیامت دیوان کنندهٔ همهٔ خلایق و بنابرین از جمیع افکار و اعمال
ایشان مطلع باشد می بایست که عالم باشد و دیگر اینکه مسیح در آیات مذکوره بالوهیت خود اشاره
نموده ازین مرحله نیز آشکار و یقین میگردد که یهودیان کلمات مزبوره را از وی شنیده ارادهٔ قتلش

تعصب خلاف خودشان از راه نادانی و بیخبری از کلام الهی لفظ مزبوره را فهمیده و تفصیل دهند
و همان کلمهٔ ازلیه که در ابتدا نزد خدا و خدا بود و هر چیز بوساطت او موجود
گشته در وقت معین مجسم شد یعنی در بطن مطهرهٔ مریم قرار گرفته انسانیت را بخود قبول
کرد و در بدن انسانی ظهور نموده یعنی مسیح و پسر انسان و پسر خدا مسمّی گردید چنانچه سابقاً ثابت
شد و بنا بر بشریتی که کلمهٔ ازلیه یعنی عیسی مسیح پسر خدا بر خود قبول نموده در همهٔ چیزها متساوی
با مابندگان گردید مگر در گناه زیرا که در هیچ وقتی گناهی از وی صدور نیافت چنانکه
در انجیل یعنی در آیهٔ ۲۲ باب دوم نامهٔ اول پطرس مسطور است که او گناه نکرد و در دهانش
تقلب یافت نشد و هم در آیهٔ ۵ باب ۴ نامهٔ بعبرانیان مرقوم است که نداریم چنان
کاهن بزرگی که همدرد نباشد با شکستگیهای ما بلکه چنانکه تجربه شد در هر امر مشابهٔ
ما بود جز در گناه و هم در آیهٔ ۱۵ باب ۸ یوحنا خود مسیح تقریر کرده است که کیست از شما
که مرا بگناه ملزم سازد پس بنا بر همان صفت بشری مانند مابندگان خورد و آشامید و خوابید
و بیدار شد و خستگی و غم و شادی و سایر صفات بشری مانند اینها بروی تاثیر کرد فلهذا
آنیکه در انجیل ترقیم یافته است که پدر پسر را فرستاد و مسیح فرزند انسان خوانده
می شود و اینکه بعد از زحمات کشیدن و مصلوب گشتن و مردن و دفن شدن قیام
و باسمان صعود نموده و اینکه خودش اقرار کرده که پدر از من بزرگتر است و من از آسمان
پائین نیامده ام که خواهش خود را بجا آرم بلکه خواهش آنرا که مرا فرستاده است و هم
اینکه چون واسطه و شفیع کل مردم است دربارهٔ ما دعا می کرده است همهٔ اینها و سایر

از روی حقیقت وچنانکه سابقا از آیات انجیل مذکور ثابت کردید اورویت خدای
غیر مرئی و تابش جلال و سکنهٔ وجودش خوانده شد تمامی جلال و شوکت خدای غیر مرئی
از وی انعکاس می یابد چنانچه کسیکه او را بدرستی شناخته پدر را شناخته است
و دیگر آنچنانکه روح انسان و فکرش محض بواسطهٔ کلمهٔ تولد یافته از ین خود را بیان و اظهار
می سازد همچنان خدا نیز محض بواسطهٔ کلمهٔ ازلی خود که عبارت از پسر است خود را بیان و
ظاهر ساخت و این مظهر و بیان کنندهٔ ذات غیب المغیب اوست و بنا بر ین
تمامی موجودات بوساطت او وجود یافت و همین همین مضمون عالی و عمیق کلام مسیح است
که در انجیل یعنی در آیهٔ ۲۷ باب ۱۱ متی مسطور گشته که غیر از پسر یا انکس که میخواهد پسر که بوی
ظاهر کرداند هیچکس پدر را نمی یابد اما چون محال است که خدا در آنی بی لوگس یعنی بی علم
و کلمه بوده باشد پس واضح و آشکار است که کلمه یعنی پسر قدیم است بنحویکه همین صفت
در انجیل یعنی در آیات اول باب اول یوحنا و در سایر آیات سابق الذکر واضحة و صریحة
بمسیح نسبت داده شده است و اگرچه کلمه یعنی پسر از ذات پاک الهی یعنی از پدر بظهور
آمد باز بحسب الزمان نه بعد از پدر و پدر نه قبل از پسر است زیرا که ذات الهی قبل بعد
و قبل نیست بنوعی که مابین نور و شعاعش نیز بعد و قبلی نمی باشد بلکه در همانذم که نور
بظهور آید شعاع بیان سازندهٔ آن نیز ظاهر خواهد بود هر چند که این از آن صدور
یافته است خلاصه بنا بر مضمون آیات انجیل خبریت و دلیل مسیح همین معنی عالی و عمیق که
مذکور گشت پسر خدا خوانده شده است نه بآن معنی و طریق مجازی که اکثر محمدیان بنا بر

آیهٔ ۱۶ باب ۳ نامهٔ اوّل تیموتیوس مذکور است که خدا در جسم آشکار شد پس بنا بر مضمون
آیات انجیل مطلب همین است که خدا یعنی کلمهٔ ازلیهٔ خدا بحسب جسم در عیسی مسیح پیدا و عیان
گشت نه اینکه العیاذ بالله مبدّل بجسم شده باشد زیرا ابداً امکان پذیر نمیگردد که خدای مطلق
متبدّل بمقیّد و حادث شود لیکن این مرحله بیرون از ممکنات و خارج از معارج خیالات نیست که
جناب اقدس الهی از عزّ و جلال نامتناهی خود تنزّل فرموده بحادث یا ببدن انسان علاقه
بندد و این را مانند لباس و پرده بر خود پوشیده نظر بغایت بی نهایت و مرحمت لا تحصیٰ خود
با انسان محدود تقرّب جوید تا بدین وسیله خود را برآدمیان ظاهر و بیان نموده و بشناساند
قرین خود سازد و اگر ارادهٔ خدای قادر و قدیم چنان قرار گیرد که آن علاقه بنوعی باشد که
با حادث مرکّب نگردد البتّه بر این نیز قدرت دارد چنانکه از حکمت او روح آدمی هرچند لطیف است
باز ببدن کثیف علاقه یافته بوسیلهٔ آن خود را اظهار و عیان می سازد و باز مرکّب بدان نیست
و دیگر خدا بقدرت خود عالم را خلق کرده و محافظت می نماید و بسبب آفرینش و حفظ آن قدرت
و حکمت خود را بیان و نمایان ساخته است بنحویکه در انجیل یعنی در آیات ۱۹ و ۲۰ باب اوّل نامهٔ
پولس رسول مرقوم است که آنچه از خدا فهمیدنیست بر آنها (یعنی برآدمیان) ظاهر است چه خدا
خود بر آنها نمودار کرده است چه نامرئیهای او یعنی قدرت نامتناهی و خداوندگاریش
از خلقت عالم متعقل در اشیاء مصنوعه تحقیق روشن می شود که ایشان را بهانه ای عذر نیست
و درین صورت که از خلقت عالم و از آن علاقه که خدا بسبب خلق و حفظ آن بآن یافته با تغییر و
تبدیلی در ذات پاکش لازم نمی آید و کسی نمیتواند گفت که بسبب خلق و حفظ عالم ذات متغیّر و

امورات بشری که از وی صدور و ظهور یافته اند بنا بر تقاضای مقام بشریت او بود
نه بنا بر تقاضای مقام الوهیت او پس نمی توان گفت که خدا تولد یافت یا مرد و قیام
و سایر مانند اینها را نمود چنین سخنان خلاف و نقیض مضمون انجیل است و اگر احیانا
از اهل مسیحیه بچنین کلمات تکلم نماید بدانکه آن سخن از نادانی و بی خبری او که از مضمون انجیل
دارد صادر گشته است خلاصه در باب شناختن مسیح لازمه آن است که آدمی در هر حال آن
تفاوت را که مابین بشریت و الوهیتش و در میان صفات بشری و خدائیش می باشد هیچوقت
از نظر خود نیندازد والا گرد افکار باطله چشم درونش را تیره و فروغ دروغ تخیلات نامعقوله
دیده قلبش را خیره ساخته پیوسته خلاف خواهد فهمید نهایت تو در مقام بحث ایستاده
خواهی گفت که بچه نحو امکان پذیری می کرد که خدا انسان شود یا در صفت بشری ظهور کرده غیر
حادث باحادث علاقه یابد بلی این امر محال و خارج از خیطه خیال است که خدا
بدینوجه که کو یا خالق مبدل بمخلوق و مطلق مقید گردیده انسان شده باشد مخفی
نماناد که آیات انجیل بدین مضمون و تاویل نیامده اند و در هیچیک از آنها گفته نشده است
که بسبب ظهور پسر خدا در بشریت الوهیت او مبدل بانسانیت گشته و معدوم شد
بلکه چنانکه سابقا مدلل گشت آیات انجیل بواضحی تمام همان الوهیت مسیح را ثابت و بیان
می سازند و در آنها همین قدر مرقوم است که کلمه از لیه مجسم گردید یعنی بدن و جان
انسانی را بخود قبول نموده در میان ما قرار گرفت چنانکه در آیه ۱۴ باب اول یوحنا قدیم
یافته است و همچنین در آیه ۱۹ باب ۵ نامه دوم پاول قدیس مسطور است که خدا در مسیح بود و در

آیا چنان گمان داری که تو آدمی خاک زاد بی بنیاد بحاکم علی الاطلاق حدّ و قراری می تو
داد کیست آنچنان کسی که حسارت ورزیدن معیّن تواند نمود که خدای قادر و حکیم بچه چیز
قادر است و بکدام چیز قادر نیست و چه بایست بکند و چه بایست نکند بلی قادر علی الاطلاق
بر تمامی چیزها نیکه اراده اش قبول فرماید قادر است واراده خداوند کاریش همه آنچیزها
راکه موافق حکمت و محبّت و عدالتش باشد می پذیرد و حکمت و تقدّس الهی بهرچه
قرار گیرد و یا در کلام بیان فرماید هرچند که انسان حکمت الهی را در آن درک نکرده باشد
نیز راست و درست و خوب و مقدّس خواهد بود نهایت اینکه بیان شدن خدا در عیسی مسیح
با محبّت و رحمت و عدالت و تقدّسش موافقت و مطابقت کلّی دارد انشاء الله تعالی در فصل اخیر
باب دوّم این اوراق ذکر و ثابت خواهد گردید خلاصه حال در پی جواب ایراد دیگه محمّدیان
بر تعلیم الوهیّت مسیح در اکثر اوقات می گیرند بدین چند کلمه اکتفا نمودیم زیرا در باب اتیه در مورد
که تثلیث ذات پاک الهی را بیان و ثابت خواهیم ساخت فرصت یافته تعلیم الوهیت مسیح را
بیشتر توجیه و توضیح خواهیم نمود حال مطلبی که درین باب باقی ماند بیان و اثبات الوهیت
مسیح است از آیات توریته چنانکه در فصل اتیه ترقیم خواهد یافت

فصل سیم

در بیان انکه الوهیت مسیح از مضامین آیات توریته

نیز واضح و مبرهن است

مخفی نماند که مقصد و مطلب توریته همین است که درباره مسیح گواهی داده و آمده

متبدل گشت پس واضح است که از پیان و آشکارا گشتن خدا در عیسی مسیح نیز تغیر و تبدل ذات
لازم نمی آید نهایت این و آن از نکته های ذات خدای لایدرک بوده کم و کیف آنها پیرون از
درک و پیان آدمی است لاکن چون خدا پیرون از امکان است پس آن قدر بهر عاقل صاحب
فطن واضح و روشن خواهد بود که اگر خدا خود را در یکجائی زیاده از آنکه در جای دیگر یا بطریق خاص
چنانکه در مسیح بیان و اظهار فرماید علت این در ذات پاکش تغیر و تبدیل راه نمی یابد بلکه او
خدای قدیم و مطلق و لاتغیر و تبدیل بقراریکه در آیات ۲۴ الی ۲۷ زبور ۱۰۲ مسطور گشته
است که ای الله سالهای تو پشت به پشت است در ایام قدیم زمین را بنا نموده و آسمانها
عمل دستهای تو می باشند ایشان ضایع خواهند گشت لکن تو قیام می باشی و تمامی ایشان مثل
پوشاک مندرس خواهند گردید و ایشان را مثل لباس تبدیل خواهی داد و تغیر خواهند یافت اما
تو همان می باشی و سالهای تو باتمام نمی رسند درین حالت تغیر و تبدیل نه آنکه در خالق
بلکه محض در مخلوق صورت امکان دارد و بس قطع نظر ازین هرچند یکه شعاع آفتاب عالمتاب
بهمه مخلوقات روی زمین ساری و بر آنها تاثیر کلی دارد باز بهمه خود آفتاب تغیر و تبدیلی حاصل
نمی کرده و اگر احیانا جمیع شعاع آفتاب را در یک جا جمع توانستندی نمود بدین طریق که
گویا آفتاب دیگر پیدا و هویدا می شد باین نیز جرم خود آفتاب تغیری نمی یافت درینصورت
آیا تر آن یارا و جرأت می باشد که بحکمت و قدرت و محبت و مرحمت خداوندکاری دست
برده بجهته آنها حدود و سنور قرار دهی و ادعا نمائی که چون بیان و اظهار خدا در مسیح پیرون
از فهم و درک من است پس امکان ندارد که خدا خود را بدین طریق بیان و اظهار نموده باشد

وعیان کردن مثلا در آیهٔ ۱۴ باب اشعیا ترقیم یافته است که هان دوشیزه آبستن شده
پسری خواهد زائید ونام وی را عمانوئیل خواهند خواند بدانکه لفظ عمانوئیل لفظی است عبرانی
وعبارت است از اینکه خدا با ماست پس دراین آیه پسر مذکور خدا خوانده می شود همان
پیغمبر صفت الوهیت همین پسر را بیشتر واضح ومعلوم ساخته در آیات ۶ و ۷ باب ۹ کتاب خود
بالهام الهی مثل همین گفته چنین تبیین می فرماید که طفلی بجهت ما متولد شده وپسری بما عطا کرده شده است
که امارت بر دوش وی باشد واسم او عجیب ومشیر وخدای قوی وپدر جاوید ورئیس سلامت
خوانده شود افزونی امارت وسلامتش را انتهائی نه که بر تخت داؤد وبر مملکت وی
مستقر نماید وبا عدل وانصاف استوار گرداند من الآن الی الابد ودیگر اینکه نیجا
پیغمبر بمکان ولادت همین عمانوئیل را که عبارت از مسیح بوده باشد معلوم واشاره بابدیت
والوهیت او کرده در آیهٔ ۲ باب ۵ کتاب خود چنین میگوید که ای بیت لحم افراتا هرچند
تو در میان هزاران (یعنی شهرهای) یهودا کوچکی اما از تو بجهت من آن خواهد آمد که در اسرائیل
سلطنت خواهد نمود که خروج او از ازل وابد بود وهمین صفات الوهیت را سلیمان
نیز در کتاب مسمّی بامثال خود در آیات ۱۲ و ۱۴ و ۱۵ و ۲۲ الی ۲۶ و ۲۷ و ۲۹ الی ۳۱ باب ۸ مسیح مرجع
نموده واو را حکمت ازلی خوانده باسم او چنین میگوید منم حکمتی که در فطانت ساکن می باشم
وانکار عقلی را بمعرفت درخواهم یافت پس مشورت وعین حکمت از آن من است ومرا فطانت و
وقوت است وازمن پادشاهان پادشاهی می کنند وامرا برا ستی حکمرانی می نمایند وخداوند
در اغاز طریقهٔ خود قبل از افعال ماسبق خود متصرف من بود ومن از ازل وقبل از بدایت حدوث

ونجات او را بیان ساخته مردم بدین وسیله بجهت آمدن وی و قبول کردن نجاتی که
مهیا کرد ند پس از قراریکه در آیات توریت وقت ظهور و محل ولادت و کیفیت نجات مسیح قبل از
وقوع معلوم و بیان کردیده بود چنانکه فقره مذکور در فصل سیم باب دوم رساله میزان الحق مفصلاً
ذکر یافته همچنان در آیات باهرات توریته نیز بشانعالی و مرتبه رفیع مسیح اشاره فرموده است
بدین وجه که رهانندهٔ موعود که عبارت از مسیح است پیغمبری خواهد بود که
کلمات خدا را تقریر و بیان و طریق نجات را بواضحی تمام عیان خواهد ساخت بنحویکه در آیات
۱۸ و ۱۹ باب ۱۸ کتاب موسی و در آیات اول الی ۸ باب ۴۲ و در تمامی باب ۵۳ اشعیا مرقوم است
و دیگر اینکه پادشاه روحانی و حقیقی خواهد بود که در آخر الزمان بطریق مرئی
نیز در روی زمین سلطنت رانده عدل و داد و صدق و عدالت را برپا خواهد کرد
چنانکه در آیهٔ ۹ باب ۹ زخریا و در آیات ۵ و ۶ باب ۲۳ یرمیاه و در تمامی زبور ۷۲ و در همکی باب
۱۱ اشعیا و در آیات ۱۳ و ۱۴ و ۲۷ باب دانیال مسطور گشته است و دیگر اینکه کاهن
یعنی میانجی و شفیع حقیقی خواهد بود چنانچه هارون کاهن نمونه و عکس او بوده و بیان گشت
که این شفیع حقیقی جان خود را برای کناهان تمامی مردم قربان و فدیه گذارنیده نجات
را حاصل خواهد کرد و از مراحم پیکران بر جراحت درونی ایشان مرهم نهاده بطوریکه
آدمیان استراحت و فراغت حقیقی خواهد بخشید از قراریکه در آیهٔ ۲ زبور ۱۱۰ و در آیات ۱۳
الی ۲۷ باب دانیال و در تمامی باب ۵۳ اشعیا مرقوم است و علاوه بر مراتب مذکوره
الوهیت مسیح در آیات اتیه توریته نیز که بتفصیل ذکر خواهیم کرد باصحت تمام بیان

وبس فلهذا لفظ مزبور دلالت بر وجود ابدی ومطلق عیسی مسیح پسر خدا می کند ثانیاً
لفظ مذکوره ومضمون آیه مسطوره محتوی بر ظهور پسر خدا در جسم وقیام وصعود او است
که بسبب اینها واضح وروشن گردید که مسیح پسر خدا است چنانکه در آیه ۴ باب اول
نامه پاول رسول مرقوم گشته وهم در آیه ۳۳ باب ۱۳ اعمال حواریون ودر آیه ۵
باب ۵ نامه عبرانیان بواضحی تمام بیان شده است که آیات زبور مزبور را اشاره بمسیح
وقطع نظر از اینکه داؤد در زبور مزبور مسیح را پسر خدا می نامد در آیه اول زبور ۱۱۰ او را
خداوند خود میخواند چنانکه مرقوم است که خداوند خداوند مرا گفت که بر دست راست
من بنشین تا دشمنان ترا فرش پایهای تو گردانم ومسیح نیز این لقب را در آیات ۴۲
الی ۴۴ باب ۲۲ متی بخود منسوب ساخته است ودیگر در آیات ۶ و ۷ زبور ۴۵ نیز
مسیح بلفظ خدا مخاطب شده است چنانکه ترجمه یافته که خدایا کرسی تو تا ابد الاباد است وعصای
ملک تو عصای عدالت است صدق را دوست داشتی وشرارت را بغض نمودی
از آنرو که خدایا خدای تو ازروغن شادمانی بیشتر از رفیقان تو ترا چرب کرد اینکه آیات
مذکوره بلاشک وشبه بمسیح اشاره شده اند از سایر آیات قبل وبعد زبور مزبور واضحست
زیرا که مضمون تمامی زبور مشتمل است بر تأویل وتفصیل پادشاه روحانی وحقیقی
که عبارت از مسیح است آیا کدام شخص را بلفظ خدا مخاطب ساخته یا دتوان گفت که خدایا
خدایتو ازروغن شادمانی بیشتر از رفیقان تو ترا چرب کرد مگر مسیح را که روح القدس
بی پیمانه بوی رسیده وتمامی الوهیت در وی ساکن نموده است چنانچه در آیات

زمین معین بودم و زمانی که بعضا معدوم بودند و چشمه های اب جاری موجود نبودند من وجود
داشتم و در وقتیکه آسمانها را امی از است و روی دریا را امد و آمد می ساخت من انجا
بودم و هنگامیکه دریا ها را امر فرمود که از حد خود تجاوز نکنند و بنیاد زمین را محکم می فرمود
انگاه من در نزد او ناظم آنها و یومًا فیومًا خشنود بودم و در پیش او همیشه خورسندی می نمودم
و از ساکنین ارض او شادمان و با بنی آدم خرم بودم و اینکه مضمون آیات مزبوره فی الحقیقت
شامل مسیح است واضح و آشکار است زیرا انصافا ترا که در آیات مذکوره بحکمت و معرفت
موصوف گشته محض باو منسوب می توان ساخت و بس چون از انکه سابقا در باب ثبوت
الوهیت مسیح ذکر و بیان ساخته ایم ظاهر و هویدا است که کلمه که از ازل وابد نزد خدا بود
و هیچ چیز از چیزهائیکه موجود شده است بی او وجود نیافت همان او است
چنانکه در آیات اول الی ۳ باب اول یوحنا مرقوم است و ازین مرحله که خود مسیح نیز اشاره
بمضمون همین آیات فرموده در آیه ۴۹ باب ۱۱ لوقا و در آیه ۱۹ باب ۱۱ متی خود را حکمت خوانده است
به یقینی کلی بر من میگردد که آیات سابق الذکر بخود مسیح اشاره اند و علاوه برین داود نبی
نیز بالهام الهی الوهیت مسیح را در آیات ۶ و ۷ زبور بیان نموده باسم مسیح چنین میگوید
که خداوند بمن گفت که فرزند من تو ئی امروز ترا تولید کردم از من سوال کن و قبایل را بدهم
تا انکه میراث تو و حدود زمین چون ملک تو باشد بدانکه لفظ امروز یکه درین آیه ثبت
گردیده است اولا بمعنی امروز ابدی یعنی حضور ابدی که عبارت از ابدیت مطلق
بوده باشد تفسیر می شود زیرا که در نزد خدا ماضی و مستقبل نیست بلکه حضور ابدیست

چنانکه از انجیل یعنی از آیه ۲۴ باب ۱۰ یوحنا معلوم است خلاصه از آیات مزبوره بلاشک
و شبه واضح است که در آیات توریه باشکاری تمام بالوهیت مسیح اشان کشته و
در ضمن آنها به ثبوت رسیده است درینصورت کسیکه منکر الوهیت مسیح باشد بایست
که نه محض انجیل بلکه توریت را نیز انکار کرده منکر کلام الهی بودن کتب مذکوره گردد اما احتمال
دارد که درین مقام تو سوال کنی که چون شان رفیع والوهیت مسیح بطرق مذکور در توریه
واضحه مسطور گشته پس چرا یهودیان او را قبول نکرده و نمی کنند جواب انکه جماعت
بسیاری از یهودیان در ایام مسیح و حواریان و بعد از ایشان مسیح را قبول نمود
قلبا با و ایمان آورده اند چنانچه بسیاری از مسیحیان نخست از ملت یهود بوده اند و در
عصر ما نیز در ولایات فرنگستان از یهودیان چنین اشخاص هستند که انجیل را خوانند و
مطالعش برخورد شن مسیح را قبول و قلبا پیروی او می نمایند نهایت اکثر یهودیان
چون از حب دنیا بصیرت اندرون شان تاریک گشته بر معنی حقیقی توریه برخورده اند
فلهذا بنا بر افکار و تصورات خودشان در هر اوقات طالب رهانندهٔ جسمانی و دنیوی
بوده اند نه انکه راغب نجی روحانی و اخروی و بنابراین در ایام سلف و حال مسیح را
قبول نکرده و نمی کنند لیکن در آخر الزمان که مسیحیان نظر باشارات کلام الهی یافت
می شوند آنرا الآن نزدیک می شمارند مسیح بعظمت و جلال بر زمین باز ظهور خواهد کرد
در آنوقت یهودیان او را قبول خواهند نمود چنانکه انیز اتب از آیات انجیل و
توریه واضح و مبرهن است

۳۴ و ۳۵ باب ۳ یوحنا و در آیهٔ ۹ باب ۲ نامهٔ بقلسیان مرقوم گشته و همین علت مسیح پیشتر
از همهٔ پادشاهان و پیغمبران که نمونهٔ او بیند داده هم بنا بر بشریت متساوی ایشان است
بطریق عنایت بار روح القدس مسیح شده است و علاوه برین باز در انجیل یعنی در آیات ۹
و ۱۰ باب اول نامهٔ بعبرانیان باشکاری تمام تر قسیم یافته است که آیات زبور مزبور مسیح مرجوعند
و دیگر زخرمار پیغمبر که در باب ۱۲ کتاب خود از وقایع آخرالزمان خبر داده میگوید که نامش
خدای رب العالمین بنی اسرائیل را باز بسوی خود خواهد برگردانید و از قید پراکندگی
رهانیده آنها را بوطن قدیمی خودشان که عبارت از ولایت کنعان است مجتمع خواهد ساخت
در آنوقت ایشان خدا را بدرستی شناخته مسیح را قبول خواهند کرد بنا بر آن پیغمبر مذکور در
آیهٔ ۱۰ باب مزبور باسم خداوند بدن سیاق می فرماید که روح عنایت و تضرع را بر
خانهٔ داود و ساکنان اورشلیم خواهم ریخت و بر من که ایشان فرو کرده اند خواهند نگریست
و برادر یاس خواهند کرفت چنانکه بر فرزند یکانه یاس خواهند کرفت و از برای او ملول
خواهند شد چنانکه کسی از برای فرزند نخستین خود ملول شود یعنی ازین جهت بر مسیح
یاس خواهند کرفت و از برایش ملول خواهند گشت که آن قدر وقت او را نشناخته
و قبول نکرده و رب و رهانندهٔ خودشان ندانسته اند مخفی نماند که چون متکلم آیه مذکوره
خداست پس ظاهر و هویداست که کلماتی که بر من که فرو کرده اند خواهند نگریست
بخدا یعنی بخدای بیان گشته در جسم که عبارت از مسیح باشد راجع است که یهودیان
بعد از آنکه مصلوبش ساختند بوسالمت سپاه پادشاه روم پهلویش را سوراخ کردند

کرده بود مخالفت نموده او را مورد مذمت ساختند شعلهٔ آتشی از آن ابر بر آنها
آنها را فی الفور هلاک کرد چنانکه این احوالات در باب ۱۶ کتاب ۴ موسی ترقیم و تسطیر
یافته است پس ابر مزبور علامت ظاهری این مطلب است که خدا در میان
بنی اسرائیل حاضر و انگون روحانی بوده است یعنی ازین ثابت گشت که خدا با ایشان است
و تمامی آن نعمات و برکاتی که در هنگام ارتحال در بیابان بنی اسرائیل واصل گشته اند
از همان او با ایشان رسیدند که خود را از آن ابر مزبور بر ایشان ظاهر و عیان می ساخت
و ازین جهته است که در انجیل در آیهٔ مذکور تحریر یافته که بنی اسرائیل از کون روحانی
که همراه ایشان بود می آشامیدند و کفته شده است که همانکوه یعنی آنکه خود را از آن ابر
بر ایشان نمایان مینموده مسیح بوده است و همین مرحله از آیات توریه نیز واضح
و مبین می گردد ازین قرار که همین ابر که بنظر بمضمون آیه ۲۱ باب ۱۳ کتاب ۲ موسی در پیش روی
بنی اسرائیل میرفت در آیهٔ ۱۹ باب ۱۴ همین کتاب فرشتهٔ خدا و در آیهٔ ۲۴ همین باب خدا
خوانده می شود بدین طریق که مرقوم است که چون نزدیک بصبح رسید خداوند
از ستون ابری و آتشی بجانب عسکر مصریان نگاه کرد و عسکر مصریان را مضطرب
گردانید مخفی نماند که فرشتهٔ خدا که بلفظ خداوند و یا خدا نیز خوانده می شود دیگری نیست مگر
مسیح پسر خدا که بنا بر آیهٔ سابق الذکر انجیل در آن ابر بوده است زیرا که فقط فرشته را خداوند
و خدا نمی توان گفت و همان او که در آیهٔ مزبوره فرشتهٔ خدا نامیده شده است در باب ۲۳
کتاب ۲ موسی نیز مسمّی بوجه خدا گشته است بدین تفصیل که هنگامی که بنی اسرائیل

نهایت تا آنکه مضمون آیات سابق الذکر توریته و آیات مزبوره زخریا پیغمبر
را بالتمام واضح و بیان سازیم ترقیم مطالب ذیل را نیز لازم شمرده بطریق ضمیمه باین
فصل الحاق نمودیم بدین نحو که خدا چنانکه در عهد انجیل همچنان نیز در عهد توریته و ما قبلها خود را
بواسطهٔ پسر یعنی کلمهٔ ازلیهٔ خود بیان و اظهار فرموده است زیرا که این نسبت بذات
مظهر و واسطه است چنانکه عوالم را بوساطتش آفریده و خود را از وحی و الهام
و یا بواسطه رؤیا و کلام به پیغمبران خود بیان و اعلام ساخته است بنابراین
در انجیل یعنی در آیهٔ ۶ باب ۱۰ نامه اوّل پاهل قرنتس که آیات اوایل باب مذکور شعر
بر اظهار آن نعمات موفوره است که از طرف خدا در مدّت سفرهای بیابان به بنی
اسرائیل رسیده چنین مرقوم است که همه یک آشامیدنی روحانی می آشامیدند زیرا که
از کوهی که بعقب می آمد می آشامیدند و آن کوه مسیح بود یعنی چنانکه از توریته استنباط
می کردد همینکام ارتحال بنی اسرائیل در بیابان ابر مخصوصی با ایشان گردش می کرد
بنحویکه در اوقات نقل بلدت نموده در روز بر ایشان سایه افکن و در شب مبدل بشعله
گشته راه ایشان را روشن می ساخت و وقتی که موسی بنا بر امر الهی خیمهٔ شهادت را
که بنی اسرائیل قربانهای خود شان را در آنجا عرض نموده عبادت میکردند ساخته و تمام
کرده بود ابر مزبور را اندرون خیمهٔ مذکور را که مکان مقدس بود پر کرده در آنجا سکون یافت
و خدا در اکثر اوقات از آن ابر موسی را مخاطب ساخته با وی تکلّم می فرمود
و هنگامی که قورح با جماعت خود با وامر و ضوابطی که موسی نظر باحکام پروردکار قرار

یکی از آنها که در آیات ۱۳ و ۱۷ و ۲۱ همانباب خداوند خوانده شده است وعدهٔ
ولادت اسحاق را با براهیم داده خراب شدن سدوم را بوی معلوم ساخت ابراهیم
نیز بجهت عادلان که اگر احیانا در سدوم یافت شوند استدعا کنان بآن فرشته که
این او را خداوند شناخته بود چنانکه در آیهٔ ۲۵ باب مذکور مسطور است عرض کرده
گفت که دور باد از تو بدینوع کاری که نیکوکار را با بدکار بقتل رسانی و حال نیکوکار
چون حال بدکار باشد این سخن از تو دور باد آیا حاکم تمامی زمین انصاف نکند ظاهر و
هویدا است که فرشته که خداوند خوانده شده و ابراهیم بوی حاکم تمامی زمین خطاب
نموده است دیگری نیست مگر عیسی مسیح که در آیهٔ ۲۲ باب ۵ یوحنا خود تقریر کرده می فرماید
که پدر بهیچکس حکم نمی کند بلکه تمامی حکمرانی را به پسر داده است و همچنین آنکه نظر
بمضمون آیات ۲۴ الی آخر باب ۲۲ کتاب اول موسی در صفت بشر به یعقوب نمودار گشته
و او را برکت داده اسرائیل نامید مسیح بوده است زیرا همان کس که بنابر آیهٔ ۲۴ در صفت
آدمی با و نمودار گشته در آیات ۲۷ و ۲۸ بوی چنین فرموده است که من بعد اسم تو
یعقوب نباشد بلکه اسرائیل خوانده شود بسبب آنکه با خدا و خلق سربزرگی کردی و
غالب آمدی و در آیهٔ ۳۰ همین باب یعقوب گفته است که خدا را رو برو دیدم و جانم
سالم ماند خلاصه از آیات مذکور واضح و مدلل میگردد که در هر جاکه در توریة گفته شده است
که خدا خود را بر پدران نخستین ما آدم و نوح و ابراهیم و اسحاق و یعقوب و موسی و سایر
پیغمبران ظاهر و بیان ساخته و با ایشان تکلم نموده است این مسیح فرزند یگانهٔ خدا بعینی

از خدا روگردان شدن و گوساله از طلا ساخته بر آن سجده نمودند غضب قهاری بر ایشان
نازل گردید خدا بموسی خطاب فرموده گفت که تو خود اینقوم را بسر زمین کنعان ببر که من
همراه ایشان نخواهم رفت بلکه لمحض فرشته درپیش ایشان خواهم فرستاد لیکن موسی
روی نیاز را بدرگاه پروردگار بی نیاز آورده مناجات و استغاثه نمود که بارالها مرا
از نظر مرحمت خود مینداز و لطف و عنایت خود را شامل حال قوم خاص خود ساز پس تعالی
دعای او را قرین استجابت نموده در آیهٔ ۱۴ باب مذکور فرموده است که وجه من همراه
خواهد شد و ترا آرام خواهم بخشید پوشیده نماند که لفظ وجه الله عبارت است از مظهر و
کاشف ذات چنانچه وجه انسان نیز آئینه و مظهر روح او است و آن مظهر ذات لوگس یعنی
پسر خدا است که نظر بانکه سابقاً از انجیل ذکر و ثابت ساخته ایم رویت خدای غیر مرئی
و سکه وجودش و تابش جلالش است و همچنین انکه در دشت در بوتهٔ سوزان بر موسی نمایانگردید
مسیح بوده است زیرا که در آیهٔ ۲ باب ۳ کتاب ۲ موسی مسطور گشته که فرشتهٔ خدا در شعلهٔ آتش
از میان بوته بروی هویدا گشت و بنا بر مضمون آیهٔ ۶ همین باب فرشتهٔ مذکور بموسی
خطاب کرده گفت که منم خدای پدر تو خدای ابراهیم خلیل اسحاق و خدای یعقوب
فلهذا موسی روی خود را پوشید از آنروکه از شاهین کردن خدا ترسید پس
واضح است که فرشتهٔ خدا انکه خود را خدا میخواند دیگری نیست مگر مسیح پسر خدا
و همچنین در باب ۱۸ کتاب اول موسی نیز فرشتهٔ مزبور خداوند یعنی خدا نامیده شود
از قراریکه در باب مذکور بتفصیل منقول است که سه فرشته بچادر ابراهیم درآمده

مخفی نماند که چنانکه محمدیان مسیحیان نیز محض بخدای واحد و خالق آسمان و زمین اعتقاد
دارند و بس بقراریکه از اکثر آیات توریة و انجیل واضح و لایح میگردد و درین موضع بترقیم
چندی ازان آیات بسیحیات مبادرت و اکتفا شده است مثلا در آیهٔ ۴ باب ۶
کتاب ۵ موسی مرقوم است که بشنو ای اسرائیل خداوند خدای ما خداوند یست واحد
و همچنین در آیهٔ ۵ باب ۴۵ اشعیا مذکور گشته که من پروردگار دیگری نه غیر از من خدائی
نیست و در انجیل یعنی در آیهٔ ۴ باب ۸ نامهٔ اوّل پاول قرنتس چنین مسطور است که این محقق است
که در جهان بت چیزی نیست و اینکه خدائی نیست جز یک خدا و ایضا در آیهٔ ۶ باب ۴ نامهٔ
بافسیان مرقوم گردیده است که یک خدا و پدر همه که بر بالای همه و در میان همه
و در اندرون همهٔ شما همان است پس نظر بمضمون هدایت نمون آیات مزبوره
مسیحیان چنانکه محمدیان بی خبر از کتب ایشان گمان می برند مشرک نیستند بلکه فی الحقیقه
معتقد توحید اند چنانچه اگر کسی قایل وحدانیت نباشد مسیحی نیز نخواهد بود و نهایت خدای واحد
و رؤف بنا بر عنایت وافره خود را در کلام خود باسم پدر و پسر و روح القدس بیان
و تجلی ساخته بدینمعنی که نظر بر مضامین کتب مقدسه لفظ پدر عبارت است از ذات مطلق
و غیب که بنا بر آن در آیهٔ ۲۶ باب ۴ یوحنا روح یعنی روح مطلق و در آیهٔ ۸ باب ۴ رسالهٔ
اوّل یوحنا محبّت یعنی محبت مطلق خوانده شده است و لفظ پسر عبارت از لوگس یعنی از علم
و کلمهٔ ازلیه است که گویا خدا خود را در او مشاهده می نماید و بواسطهٔ او ذات غیب خود
را بیان و ظاهر میسازد که بنا بر این پسر را محبت واسطه و تکلم نیز توان خواند و لفظ

بکلمهٔ ازلیهٔ اش مرجوع است زیرا که خدا خود را بوساطت او اظهار و با پیغمبران خود تکلم نموده است

فی الجمله از آیات باهرات انجیل و توریه که در فصلهای سابق ذکر و ثبت و تفصیل و شرح نموده ایم الوهیت مسیح چنان ثابت و روشن گردیده که در قلب هر شخصی که تعصب را بر کنار نهاده در مقام انصاف ایستاده باشد هیچ شک و شبه باقی نخواهد ماند لیکن تا آنکه تعلیم الوهیت مسیح دیگر پشتوانه تصحیح یابد و هر کس آنرا بهمینه چنانکه در کلام الهی ثبت و بیان گشته بفهمد لازم آن است که شخص حق جو از تحصیل تعلیم تثلیث ذات پاک الهی نیز محروم و بی خبر نماند پس بجهته استحضاری چنان شخص تعلیم تثلیث را بنا بر مضامین آیاتی که خدا در باب این سر مکنون ذات پاک خود بیان فرموده بعون عنایتش در باب دوم این اوراق ترقیم و تفصیل خواهیم کرد

باب دوم

در بیان و تفصیل تعلیم تثلیث

و آن بسته فصل منقسم گشته در فصل اول تعلیم تثلیث از آیات کتب مقدسه ثابت و مدلل خواهد و در فصل دوم در خصوص شرح آن کلمات چندی خواهیم نمود و در فصل سیم بیان و اظهار خواهیم کرد که معرفت الله و نجات انسان وابسته تعلیم تثلیث است

فصل اول

در بیان و ثبوت تعلیم تثلیث از آیات کتب مقدسه که عبارت از توریه و انجیل است

ذات با اقنوم ثلاثه معدوم نکرده در قوهٔ بشری نیست زیرا که عمایق ذات پاک الهی
را با اوهام و افهام قصیرهٔ انسانی نمی توان پیمود و در خصوص این مراتب اعلا طایر
تیز پرافکار جز بکنگرهٔ ایوان بی خبری نمی تواند پرید و ازین سبب است که آدمی نیز با عقل
و کمال خود به بیان و تفصیل آنذات مطلق و غیب نمیتواند رسید بدانکه هرچند هیچ یک
از بندگان ذات بی پایان الهی را تا حال درک نکرده و نمیتواند کرد باز همگی ایشان بوجود
خدا قایل اند بعلت آنکه خدا خود را در موجودات و در قلوب و عقول مردم و در کلام خود بیان
و عیان فرموده است درین صورت که آدمیان بعلت خلقت موجودات بوجود خدا قایلند
و حال آنکه در هیچوقتی ذات پاکش را درک نکرده اند پس همچنان جهت اعتقاد کفایت می کند
که خدا سر مذکور ذات خود را در کلام خود بیان و کشف نموده است بلی هرگاه چنانچه خدا آنرا
اظهار نمی کرد هرآئینه ما را نیز آن قدرت و جرأت نمی بود که درین باب دم و درین
طرق مهیب قدم زده آنرا ادعا نمائیم اما درین حال که خدا سر مزبور را در کلام خود
بیان فرموده لابدًا بهریک از بندگان واجب است که هرچند فهمیدن آن بیرون
از درک باشد باز آنرا باعتقاد کلی قبول کرده ایمان آورند الغرض اینکه خدا ذات
پاک خود را در انجیل و توریته فی الحقیقه بنحو مسطور بیان و معلوم فرموده است حال ذکر
و ثابت خواهد کردید بدین تفصیل که چون الوهیت مسیح قبل ازین مفصلًا بیان و مدلل کردید
پس ثبوت آن در اینجا ضرور نیست و آنکه بیان و ثبوت الوهیت آن مخصوصیت ذات
الهی است که در کتب مقدسه بلفظ پدر ستی گشته لازم نمی آید زیرا که آن در هر صفحهٔ

روح القدس عبارت است از محبت و قوتی که بوسیلهٔ پسر از پدر بظهور می رسد و بوسیلهٔ آن خدا
فاعل و منور و مقدس سازندهٔ بندگان خود است و از نعمته روح القدس را محبت تاثیر و
وحیات بخشنده نیز می توان گفت لهذا مسیحیان پدر را باعث کل اشیاء و قاسم
جمیع خیرات و سعادات دانسته عبادتش می نمایند بدین مضمون که او کل خیرات و جمله نعمات
را محض بوسیلهٔ پسر بایشان می رساند و نه انکه فقط عوالم را بوساطتش ایجاد کرده و حفظ می نماید
بلکه بندگان را نیز از گناه و عقوبات آن رستگار فرموده نجات ابدی و نجبت حقیقی را
بایشان کرامت نموده است و بوسیلهٔ روح القدس اینان را منور و سنزه ساخته بمعرفت
حقیقی می کشاند و ایمان آوردن بمسیح و هر نیکی را در ایشان بعمل می آورد و اینکه مسیحیان
آن بیان ذات پاک الهی را تثلیث می نامند نظر باین مضمون و مشروح اعلاست و
هرچند یکه لفظ مزبور در انجیل یافت نمی شود لیکن بسبب العادت چنین نامین شده است بنابر
آن ما نیز لفظ مذکور را درین اوراق استعمال نمودیم و با وجودیکه مسیحیان بنابر تعلیم مزبور
فیما بین اب و ابن و روح القدس امتیاز حقیقی مرعی میدارند نهایت نه بدان
معنی که گویا وجود سه خدا قایل بوده باشند بلکه مسیحیان بخدای واحد و بوحدانیت
ذات پاک اعتقاد کلی دارند بدین عبارت که در ذات الهی بوجهی که وحدانیت معدوم نگردد
و تصوری نیابد سه خصوصیت یعنی سه نسبت ذاتیه بذات یا اقنوم ثلاثه متمیز و متخفی
میدانند و بنابر آن خدا خود را در کتب مقدسه باسم اب و ابن و روح القدس
بیان ساخته است اما تفصیل و ثبوب این معنی که آیا چگونه امکان دارد که وحدانیت

همه چیزها را تحقیق می نماید بلکه مواضع عمیق خدا را نیز و همین صفت را مسیح هم بروح القدس منسوب ساخته بشاگردان خود وعده داد بنحویکه در آیهٔ ۱۳ باب ۱۶ یوحنا مسطور است که چون او یعنی روح راستی بیاید او شما را بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هر آنچه می شنود خواهد گفت و شما را باینده خبر خواهد داد و نظر بایهنا روح القدس در آیات ۱۲ و ۱۷ و ۲۶ باب ۱۴ یوحنا در اصل یونانی پارا قلیت مسمی گردیده که ترجمهٔ لفظ مذکور اعانت و امداد کننده و تسلی دهنده است و در آیهٔ ۱۷ باب اول نامهٔ پاول افسس روح دانش و کشف خوانده شده است پس درین حال که روح القدس همه چیزها را تحقیق و عمایق ذات الهی را درک می نماید و حواریون را بهمهٔ حقایق دلالت و وقایع اینده را بایشان کشف کرده است واضحه آشکا و ثابت می گردد که او عالم و در مرتبهٔ الوهیت است و بنا براین روح القدس در آیات اتیهٔ انجیل خدا نیز خوانده می شود چنانکه در آیات ۳ و ۴ باب پنجم اعمال حواریان پطرس حواری بحنانیاس نامی که از راه مکر و ریا بوی در دروغ گفته بود تقریر کرده فرمود که ای حنانیاس چرا شیطان دلت را قوی نموده است که نسبت بروح القدس دروغ گفتی و از قیمت زمین چیزی پنهان نمودی آیا چون آن ملک از تو بود مختص تو نبود و چون فروخته نه در اختیار تو بود چرا این عمل را بقلب خود جا دادی و حال آنکه با خلق دروغ نگفتی بلکه با خدا و در آیهٔ ۱۶ باب ۲ نامهٔ اول پاول قرنتس از آنجهت که روح القدس در قلوب مسیحیان حقیقی ساکن می گردد ایشان هیکل خدا خوانده می شوند چنانکه مرقوم است که آیا ندانسته اید

انجیل و توریته بیان و از آن آیات بی شمار که راجع بخدا ایند عیان و آشکار است
پس امحال همین باقی مانده است که از آیات کتب مقدسه در مرتبهٔ الوهیت بودن و
بصفات خدائی موصوف شدن آن مخصوصیت ذات الهی را بیان و مدلل سازیم
که در کتب مزبور باسم روح القدس مذکور گشته است بدانکه چنانکه پسر یعنی کلمهٔ ازلیه
همچنان روح القدس نیز واسطه و وسیلهٔ ایجاد عالم است نظر بآن که از آیات آتیه کتب
مقدسه معلوم و مفهوم می گردد مثلا چنانچه در آیهٔ ۲ باب اول کتاب اول موسی مسطور است
که زمین ویران و خالی بود و تاریکی بر روی غمر و روح خدا بر روی آب جنبش
می نمود و در آیهٔ ۶ زبور ۳۳ مرقوم است که از کلمهٔ خداوند آسمانها بوجود آمدند و روح
دهنش تمامی لشکر ایشان و همچنین در آیهٔ ۳۰ زبور ۱۰۴ که مضمون زبور مزبور مشتمل بر خلقت
و محافظت عالمست چنین تصریح یافته که روح خود را می فرستی مخلوق می شوند و روی
زمین را تازه میکردانی در صورتیکه بنا بر مضمون آیات مزبوره خلقت عالم بوسیلت
روح القدس نیز بوده پس واضحست که او قادر و بهمین صفت الوهیت در باب ۱۱
نامهٔ اول پاهل قرنتس متصف گشته است که در باب مذکور از نعمات و معجزاتی که
بحواریون و مسیحیان نخستین رسید گفتگو شده در آیهٔ ۱۱ آنجناب مرقوم است که فاعل اینهمه
یکروح (یعنی روح القدس) است که بهر کس برحسب ارادهٔ خود تقسیم می نماید و دیگر در
آیهٔ ۱۰ باب ۲ نامهٔ اول پاهل قرنتس صفت عالمیت نیز بروح القدس نسبت داده
شده است چنانکه مذکور کردید که خدا بروح خود بر ما کشف نموده است زیرا که روح

وهمچنین روح القدس در آیه ۱۳ باب ۱۳ نامهٔ دوم باهل قرنتس مانند اب وابن عین
نعمات و برکات خواندن می شود چون درین آیه پولس حواری تحیّت ایمان اورندگان دعا
و تمنّا می کند که توفیق عیسی مسیح و محبّت خدا و رفاقت روح القدس باهمگی شما
باد آمین خلاصه از آیات مزبوره بلاشک و شبه واضح و یقین است که روح القدس
بصفات خدائی متّصف و بالوهیت منسوب گردیده است و بنابراین تعلیم تثلیث
ذات پاک الهی که در آیات بیّنات انجیل مندرج و ثبت گردیده از آنها چنین واضح
و معلوم می شود که تعلیم مذکور را محض آنکس انکار نمیتواند کرد که منکر انجیل بوده باشد
و نظر بمضمون آیات و کلماتی که در تفسیر تعلیم تثلیث ترقیم و ثابت ساخته ایم واضح است
که در آیات انجیل اشاره باتمیاز فیما بین اب و ابن و روح القدس رفته و
چنانکه باب همچنان ابن و روح القدس نیز در آنها صفات الهی و مرتبهٔ الوهیت
فی الحقیقه نسبت داده شده است لیکن نه بدین معنی که گویا هریک از اب و ابن
و روح القدس خدای علیحده باشد بلکه بدین معنی و عبارت که فقط در توحید از آیه ولا
یدرک که بنابر آن اب و ابن و روح القدس فی الحقیقه یک و واحد است ابن و روح القدس
خدا است و خدا خوانده می شود و بهمین علّت است که مسیح در هیچ موضعی تقریر نفرموده
که من خارج از پدر خدایم بلکه در هر جا و هر وقت الوهیت خود را بهمان وجه
که با پدر دارد ثابت می سازد و اشاره بالوهیت خود نموده چنانکه در آیهٔ ۳۰ باب ۱۰
یوحنّا مرقوم است می گوید من و پدر یک هستیم و در آیهٔ ۱۱ باب ۱۴ همان انجیل مسطور

که هیکل خدا می باشد و روح خدا در شما ساکن می باشد درین صورت که مسیحیان حقیقی
بسبب اینکه روح القدس در باطن ایشان مسکن می نماید هیکل خدا خوانده می شوند واضح و
آشکار است که روح القدس در مرتبهٔ الوهیت است و همچنین الوهیت او از آیات ذیل
نیز معلوم و ثابت می گردد زیرا که نظر بمضامین دلالت این آیات آتیه بایمان اورندگان لازم
بل واجب است که چنانکه بپدر و پسر مسیحیان بروح القدس نیز ایمان آورده عبادت و اطاعتش
نمایند و امید نعمت و عنایت از و داشته باشند چون چنانکه در آیات ۱۸ و ۱۹ باب ۲۸
متی و آیات ۱۵ و ۱۶ باب ۱۶ مرقس مرقوم است مسیح در هنگام صعود بشاگردان خود
فرمود که تمامی قدرت در آسمان و زمین بمن عطا شده است لهذا بروید و تمامی
قبایل را از شاگردان نمائید بغسل تعمید دادن آنها را باسم اب و ابن و روح القدس
و همگی جهان رفته جمیع خلایق را باین مژده ندا نمائید که هر آنکو ایمان می آرد
و غسل تعمید می یابد ناجی خواهد شد لیکن آنکه ایمان نمی آرد بر او حکم خواهد شد پس
بنا بر مضمون آیات مذکوره بر کسی که خواهشمند رهائی یافتن از عقوبات گناهان خود و طالب
تحصیل نجات ابدی بوده باشد لازم و واجب است که چنانکه باب و ابن همچنان
بروح القدس نیز ایمان آورده غسل تعمید یابد بنحویکه شرط عبادت و اطاعت اب و ابن را
بجا آورد قبول نموده بهمان وجه شرط اطاعت حرکات روح القدس را نیز که آنها را در
قلوب ایمان اورندگان بعمل می آرد و ایشان را بنحوی تحریک و مایل می سازد بجا آورد
قبول کند حال درین کلمات روح القدس با اب و ابن بلا تفاوت متساوی شمرده شده است

که چنانکه باب همچنان نیز بواسطهٔ ابن در روح القدس عالم خلقت یافت و همچنین رهائی
و نجات از گناهان و قیامت مردگان و دیوان روز حشر چنانکه ازین آیات کتب مقدسه
یعنی از آیهٔ ۱۶ باب ۶۳ اشعیا و از آیات ۸ و ۹ و ۶۹ باب اول لوقا و از آیات ۱۲ و ۱۳ باب اول
رسالهٔ بقلسیان و از آیات ۲۳ الی ۲۰ باب ۳ نامهٔ باهل روم و از آیهٔ ۱۴ باب ۶ نامهٔ اول
باهل قرنتس و از آیهٔ ۷ باب ۱۴ مکاشفات و از آیات ۲۱ و ۲۲ باب پنجم یوحنا بوا
تمام ظاهر است هم پدر و هم پسر مرجوع و منسوب است بمخلص خدای واحد
و مطلق بغیب خود را فقط بوسیلهٔ ابن در روح القدس بیان و اظهار ساخته مرید و فعال است
پس چنانکه فی الحقیقه یکذات پاک است و بس همچنان نیز فی الحقیقه در آن محض یکمشیت
و فعل است بدین عبارت که اب با ابن در روح القدس خدای واحد حقیقی است
و بس که او را ابد الآباد عزت و جلال باد آمین

مستور و مخفی نماند که نسبت ثلاثهٔ ذات بذات که در آیات انجیل باسم اب
و ابن در روح القدس بیان و توضیح مافته در آیات توریته نیز اشاره باین سر ذات الهی رفته
است بدین تفصیل که این سر از همهٔ آن آیات سابق الذکر توریته که دلالت باُلوهیت
مسیح می کنند مشخص و مفهوم می شود و همچنین سر مزبور از آن آیات توریته نیز مشخص میگردد
که در ضمن آنها هرچند یکه فرشتهٔ خداوند از خداوند امتیاز یافته است باز خداوند خوانده میشود
که اکثر آن آیات را در فصل آخر باب گذشته ذکر نموده ایم و از قبیل آن آیات حال
درین مقام محض آیهٔ ۲۴ باب ۱۹ کتاب اول موسی را که مبنی بر اعلان نزول غضب الهی

44165

که مرا باور کنید که من پدر هستم و پدر در من و در آیهٔ ۱۰ باب ۱۷ یوحنا باز خود مسیح تقریر کرده
می فرماید که ای پدر هرآنچه مراست ترا ست و هرآنچه ترا ست مراست و در آیهٔ
۱۱ باب پنجم یوحنا باز فرموده است که هرآئینه من بشما راست میگویم که پسر از پیش خود
هیچ نمی تواند کرد مگر آنچه می بیند که پدر می کند و هرآنچه او می کند پسر نیز همان را می کند و دیگر
در آیهٔ ۱۹ همین باب مسطور است که عیسی بایشان گفت که پدرم تا حال کار می کند من نیز
کار می کنم و آنکه نسبت بروح القدس است (در آیات ۱۳ الی ۱۵ باب ۱۶ یوحنا مسیح چنین
گفته است که چون او یعنی روح راستی بیاید او شما را بتمامی راستی ارشاد خواهد نمود
زیرا که او از پیش خود سخن نخواهد گفت بلکه هرآنچه می شنود خواهد گفت و شما را باینن خبر خواهد
داد و مرا جلال خواهد داد زیرا که آنچه را از آن من است خواهد یافت و شما را خبر خواهد داد
و هرآنچه پدر دارد از آن من است از همین سبب گفتم که آنچه از آن من است خواهد یافت
و شما را خبر خواهد داد و بنابرین توحید ازلیه روح القدس چنان که روح اب همچنان روح
ابن نیز خوانده می شود از قرار یکه در آیهٔ ۲۰ باب ۱۰ متی مسطور است که از آنرو که متکلم شما
نیستید بلکه روح والد شماست که در شما تکلم می نماید و در آیهٔ ۶ باب ۴ نامهٔ بکلتیان
پان گشته که از آنجا که پسران می باشید خدا روح پسر خود را بدلهای شما نازل نمود
و او فریاد می کند یا ابا ای پدر و در آیه نهم باب ۸ نامهٔ باهل روم مرقوم است که
شما در جسم نیستید بلکه در روح می باشید هرگاه روح خدا در شما باشد و اگر کسی روح
مسیح را ندارد از آن او نیست و نظر بر مضامین آیات سابق الذکر معلوم و آشکارا است

الی فقط بوساطت او به بندگان واصل و عاید می گردد و وجه ثانی بدین معنی که بنابر آن
عین سلامت و تسلی باطنی است که عبارت از روح القدس است که چنانکه از آیات
انجیل معلوم می گردد قلوب ایمان اورندگان را تسلی سازنده و سلامت دارام
بخشنده است و از قبیل این قسم آیات در توریه باز یافت می شوند مثلاً آیه ۲۶ باب ۴۰
اشعیا و سایرین که در آنها به تثلیث ذات پاک الهی مجوباً و در رمزا اشاره رفته است
بنحویکه هرگاه کسی بمضمون و مطالبات انجیل آشنائی یافته باشد بوی واضح و مبرهن
خواهد گشت زیرا که اکثر مطالبات و تعلیمات توریه در انجیل تفصیل و تکمیل یافته چنانکه در
رساله مسمی میزان الحق در باب اول فصل دوم و در باب دوم فصل سیم تفصیلا بیان
و ثابت گشته است بهمین ضابطه تعلیم تثلیث نیز که در توریه محض بطریق اشاره ذکر شده
در انجیل تماماً بیان و تفصیل یافته و ازین رهگذر است که تا کسی بر مضامین مطالب انجیل برخورده
باشد اکثر مطالبات توریه را بخوبی و درستی چنانچه باید و شاید نخواهد فهمید بطریقی که یهودیان
این زمان با وجودیکه توریه در میان ایشان مستعمل است باز بهمین سبب که بانجیل اعتقاد
نداشته بآن رجوع نمی کنند اکثر مطالبات توریه بر ایشان محجوب و مستور مانده
نهایت هرچند تعلیم تثلیث در انجیل مفصلا بیان و عیان گردیده است باز خدای عالم السر
والخفیات بنابر حکمت و معرفت خود تفصیل و تبیین این سر ذات مغیب خود را بر بندگان
زیاده از آن که ذکر گشت لازم و مفید ندانسته و چون عقل قصیر آدمی در درک دقایق
و عمایق ذات نامتناهی الهی عاجز و حیران است لهذا زیاده بر آن که در کلام

برسد و غمزه است مرقوم داریم بدین نحو که آنگاه خداوند برسد و غمزه کبریت و آتش
از نزد خداوند از آسمان بارانید حال درین آیه لفظ خداوند مکرر را مرقوم و در هر دفعه در
محل اسم خداوند مذکور است و همچنین آن آیات توریته نیز که در آنها در بان خدا بلفظ جمع کشکو
می شود دلالت با قنوم ثلاثهٔ ذات الهی میکنند مثلا آیهٔ ۲۶ باب اوّل کتاب اوّل
موسی که در آنجا چنین تر قیم یافته که خدا گفت که انسان را بصورت خود موافق شبیه خود
بسازیم و نسبت ثلاثهٔ ذات بذات دیگر واضح تر از زین کلمات معلوم می گردد که خدا بموسی
امر فرمود که به تقریر آنها بنی اسرائیل را دعای خیر نموده برکت دهد چنانکه در آیات ۲۲
الی ۲۷ باب ۶ کتاب ۴ موسی مسطور است که خداوند موسی را مخاطب ساخته گفت که بهارون
و اولادش بگوی که بدین مضمون بر بنی اسرائیل دعای خیر خوانده بگوئید که خداوند ترا مبارک
گناد و ترا حفظ فرمایاد خداوند نور وجه خود را بر تو تجلّی نمایاد و با تو تلطف کناد خداوند
وجه خود را بر تو متوجّه سازاد و ترا سلامت ارزانی داراد همچنین اسم مرا بر بنی اسرائیل
بخوانند و من ایشان را برکت خواهم داد درین آیات لفظ خداوند که عبارت از خدای
واحد است سه دفعه مذکور گشته اوّلا باین معنی که او اصل مطلق و مغیث همه نعمات و
و برکات است و بنابراین برکت دهنده و محافظت کننده است و ثانیا لفظ
خداوند دو دفعه بصفت وجه که عبارت از مظهر و کاشف ذات است ذکر شده و
اوّل بدین معنی که بنابر آن عین نور و معرفت و نعمت و رحمت است که عبارت از آن
باشد زیرا که مظهر بمضمون آیات انجیل چنانکه سابقا ذکر شد معرفت حقیقی و نعمات و رحمت

ذات بذات باشد لیکن تو مطالعه و استماع نمایند ازین سخن متوحش گشته خواهی گفت
که آیا تثلیث در ذات پاک واحد بچه نحو ممکن و کثرت فی وحدت بچه نوع امکان پذیری تواند شد
الجواب قطع نظر از آن کلامات و مطالباتی که در ردّ این ایراد سابق برین ذکر نموده ایم
توقع بنده حقیر از تو آن است که تعصّب را بکنار نهاده بکمالات و مطالبات آیه
کوش و هوش داده با تفکّر تمام متوجّه آنها گردی و بعد از آنکه آنها را بدرستی و خوبی
سنجیده و فهمیدی امید وار چنانم که در آن صورت از تعجّب و حیرت بدر آمده
و حکمتی را که درین سرّ ذات الهی است فهمیده قبول خواهی کرد پوشیده نماند
که خدای تعالی ما ورای کلام خود خود را در موجودات نیز بیان و اظهار فرموده است
و چنانکه بیان و اظهار خدا از موجودات محض بوسیلهٔ کلام ربّانی بدرستی فهمیده
می شود همچنین اگر کسی آن قوتهائی را که در موجودات ظاهر است فهمیده و از صفات
مخلوقات و علاقه و تاثیراتی که بیکدیگر دارند مخبر گشته باشد بانیوسیلهٔ و اسباب
بعضی مطالبات و تعلیمات کلام الهی بوی واضح تر خواهند شد و نسبت به تعلیم تثلیث
همین مرحله وقوع پذیر افتد بلی هر چند یکه کثرت در وحدت بحیثه که درین باب
تفکّر لازمه نموده و درین نکتهٔ مستوره دقّت واجبه بکرده است یا وه گوئی و تقیض
غیر ممکن خواهد نمود لاکن در حقیقت چنین نیست بلکه هر صاحب فطانت نازک افکار
و هر مرد قسیس و هوشیار درین نکتهٔ عمیق حکمتی خواهد یافت درین حالت اگر
احیانا کسی بگوید که سرّ ذات و مخلوقات یک ذات می تواند شد زهی نادانی

ربانی بیان شش نمیتوان کفت واین نکته را بوهم وفهم نمی توان کنجانید که هرچند یکه
درذات الهی فیمابین اب وابن وروح القدس امتیاز حقیقی هست باز وحدانیت
ذات باطل وزایل نمی کردد ونقص و تصوری قبول نمی کند چنان که فی الحقیقه یکخدا
واحد حقیقی است وبس درین صورت بالیست که آدمی خاک زاد دریناب
سکوت اختیار نموده وبکلام خدا استقامت ومطمئن کردد زیراکه او علیمی است که محیط علمش
همه اشیاء کونین را احاطه و درک نموده وخود او لایدرک است وحکیمی است
که نظر بحکمت بی نهایت او حکمت انسان از دریای بی منتهای معرفتش محض قطره ایست
درجریان وعقل روحانی آدمی از انوار اقتاب مکرمتش محض ذرّه ایست نمایان
هرچند یکه آدمی نکته سرّ مزبور ذات ذوالجلال الهی را کماهی کشف نمی تواند
باز بنوع دلیل بعون الله تعالی درفصل آتیه درشرح وتفصیل آن کوشش میشود برضامین
کلام الهی بترقیم کلمه پسندی مبادرت خواهد ورزید که شاید بسبب اظهار آن صحت امکان
تثلیث در وحدت را قرین خیال حق جویندکان وقرین فکر پاکدلان سازد

فصل دوم

وان مبنی است بر مکالمات چندی که درخصوص شرح وتفصیل تعلیم تثلیث برشته تحریر خواهیم کشید

بنا برمضمون تعلیم تثلیث که درفصل کذشته از آیات انجیل بیان وثابت ساخته ایم
باید که شخص معتقد کلام ربانی قایل کثرت در وحدت ذات الهی بوده مقرر نسبت ثلاثه

امکان پذیر و واقع است تا حس خیال امکانیت تثلیث در وحدانیت ذات الهی بملاحظه
آنها قریب انکار صاحبان خرد کردین آید بدین سیاق که هر شئ مرئی نسبت حقیقی بخود
داشته وجودش مشتمل بر آنهاست یعنی بر ذات و صورت و قوت و اینکه نسبتهای
مذکوره ذاتیه اند واضح و آشکار است زیرا که اگر یکی از آنها را در فکر خود از آن شئ بر داری هر آینه
خود آن شئ معدوم خواهد شد و چون هیچیک از اشیاء مرئی بدون نسبتهای مزبوره موجود
نمی تواند ماند پس محال است که در یک شئ کثرت مذکوره نبوده باشد و هر چند یکه وجود شئ از حیث
قوت و صورت پدیدی شود باز وجودش منحصر بیکی از آنها نیست و همچنین نور و تابش مشتمل
بر اصل ذات و تابش و گرمی آن و هر چند یکه فیما بین ذات نور و تابش و گرمی آن امتیاز
حقیقی واقع است باز فی الحقیقه یک ذات و عنصر است و نور و تابش با وجودیکه
بنا بر ذات غیر مرئیست باز بهمه چیز تاثیرش ساری و باجرای حیات مجازی جایز است
فلهذا از برای خدای حاضر و غایب مثل و نمونه ایست واضح و مبرهن و چنانکه ذات
مغیب نور از تابش آن پیدا و ظاهر میگردد و با آن وسیله گرمیش تاثیری نماید همچنان
خدای غیر مرئی نیز خود را در کلمه ازلیه خود یعنی در پسرش پیدا و اظهار ساخته و بوسیله
پسر و روح القدس فاعل و عامل است و دیگر دلیره هر چند یکه تمامی اشکال علم
هندسه در آن میگنجد باز مساحت کرده نمی شود زیرا نظر بانکه اول و آخری ندارد
پس تشبیه خدای قدیم و مطلق و مغیب می توان ساخت و اگر وسعتی را که آیا
احاطه کرده مساحت نمودن و فهمیدن میخواهی ممکن نخواهد گشت الا بمثلث که تمامی

وچنین سخن عین خلاف واز محالات است اما شخص مسیحی که از مضامین کتب مقدسه
حالی شده باشد چنین سخن را هرگز بزبان نخواهد راند زیرا که مضامین آیات کتب مذکوره
مطلقا بر آن معنی نیامده اند بلکه چنانکه سابقا مذکور شد محض دلالت به نسبت ثلاثه ذات
بذات می کنند که در انجیل باسم اب وابن وروح القدس بیان کردین است و
مثل اینکونه کثرت در وحدت در موجودات یافت می شوند چنانکه در یک وجود و
ذات نسبت ثلاثه در اکثر موجودات واضح و هویداست مخفی نماند که تمامی موجودات
محض اظهار وبیان خیالات خدائیست که در خلقت عالم بعرصه ظهور در شهود آمده وگویا
مجسم شده مرئی گردیده اند بدین اراده ومطلب که آدمی با دین بصیرت وتفکر آنها
ملاحظه نموده از درجات مرئیات بقیاس وفهم غیر مرئیات برسد وبنا براین دنیای
عالم فانی از برای شخص صاحب شعور وطالب حق مکتب خانه ایست که علم نخستین
عالم باقی را در آن می آموزد واگر چنانچه انسان بعلت تجاوز وگناه از خدای خالق خود
روگردان وعقل او بسبب همین برگشتن از نور حقیقی ظلمت پذیرنی گشت هرائینه در آنحال
آدمی بوسیلهٔ موجودات وچشم درونی خود خدا وخود را تماما وکاملا می شناخت
نجویکه کلام مرقومهٔ بالهام الهی دیگر بوی لازم وضرور نمیبود اما درین حالت فقر و
ظلمت که انسان بعلت گناه الآن در آن می باشد بمرتبهٔ معرفت خدا وخود وموجودات
فقط بر هنمائی کلام الهی می تواند رسید وبس حال درین صورت مثایل چندیرا
از موجودات ذکر کرده از آنها ثابت وبیان خواهیم ساخت که کثرت فی وحدت

انسانیت وی معدوم بودی پس هذا معلوم و آشکار است که انسان و هر وجود ممکن
وحدت محض نخواهد بود بلکه می بایست که مشتمل بر تثلیث یعنی در آن هستی و علم از هستی
و قوت اراده بوده باشد و این نسبت بخدا نیز محقق است زیرا چنانکه از کلام خدا و
خلقت عالم پدید است اوست خدای قادر و عالم و حاکم و خالق آسمان و زمین
پس باید که در ذات پاکش علم و قوت اراده و فعل بوده باشد و بنا بر این لازم می آید که علمی
که در ذات الهی است از ذات و قوت اراده نیز از علم امتیاز داشته باشد در این حال
که شخص صاحب انکار و طالب حق قایل نسبت ثلاثه ذات بذات بوده تثلیث را قبول کند
زیرا هر آنکه فقط وحدانیت را قبول کند و بس باید که علم و اراده در ذات الهی را انکار کند
زیرا در صورتیکه اینها را قبول نماید دیگر وحدت محض نخواهد بود بلکه کثرت فی وحدت نهایت
اگر احیانا کسی منکر علم و اراده در ذات بوده باشد در آنحال خدا بنا بر فکر خلاف و باطل چنان
کس فقط خیالی یا وجودی بی عقل و علم و ارادتی خواهد بود و نظر باین نعوذ بالله خدا کمتر
از بشر بوده یعنی هیچ خدائی نمی بود اما چون چنین خیالات باطله کفر کلی می باشد پس
بنا بر مطالب مذکوره هر صاحب فطانت ذی شعور واضح و یقین خواهد کشت که ذات الهی
نه وحدیت محض بلکه وحدت آن مشتمل بر تثلیث است چنانکه خدا یتعالی بنا بر آن که سابقا
گذشت خود را در کلام خود بهمین عبارت و تفصیل بیان فرموده است لیکن در خیال عقل
جهائی بمقام تخلف و تجاوز می رسد زیرا از یکطرف بنا بر تقاضای عقل صحیح لازم می آید
که وجود مطلق وحدت محض و مطلق بوده باشد و از طرف دیگر بنا بر تقاضای همان عقل باز لازم

صور علم مزبور بر آن نیز مشتمل اند و محض بوسیلهٔ آن پیموده و فهمیده می شوند و بدین علت
مثلث بنیاد و مفتاح علم هندسه و ریاضی است لهذا این مرحله را تشبیه آن نکتهٔ دقیق
می توان ساخت که خدا چنانچه از آیات باهرات بانجیل بیان گشته محض در تبیین و تجلی
تثلیث بخیال آدمی تقرب یافته بوسیلهٔ آن شناخته می شود و دیگر تشبیه تثلیث در وحدت
در خود انسان نیز ظاهر و پیدا و این بسه وجه است بدین طریق که اولاً انسان مشتمل است
بر روح و جان و بدن و هرچند یکه این تثلیث در وجود او موجود است باز شخصی است واحد
بدانکه روح عبارت از وجود باطنی انسان است که بنا بر آن محتاج و قابل تکلیف است
و جان که مابین روح و بدن می باشد عبارت است از نفس ناطقه است ثانیاً وجود باطنی انسان
مشتمل است بر هستی و علم و اراده ثالثاً کلمهٔ انسان مبنی است بر فکر که بغیر از
خود او دیگر بر از آن علمی نیست لیکن در کلمه بیان و ظاهر می شود چنانکه گویا صورت
می بندد و چون فکر متکلم کردد قوتی که در آن پنهان است بواسطهٔ کلمه بعرصه ظهور آمده
بدیگری تاثیر می کند پس از تمثالهای مزبوره آشکار و یقین است که در موجودات
نیز بسر تثلیث ذات الهی واضحةً اشاره رفته است و هر کس که متوجهٔ آنها کردیده
با دین بصیرت با آنها ملاحظه نماید هر ائینهٔ نکتهٔ مزبور را قرین خیال خود ساخته امکان گشت
در وحدت با و پیان و عیان خواهد گشت و علاوه برین محال است که وجود ذی عقل
وحدت مطلق بوده باشد زیرا که چنین وجود خالی از عقل و علم و خارج از قوت اراده
و فعل نمیتواند بود چون اکر انسان را عقل و علمی یا قوت اراده و فعلی نبودی در مجال

تثلیث در وحدانیت ذات پاک الٰہی را قرین و قریب فکر و فہم خود خواہد ساخت
تا اینکہ اندرونش از تعصب خلاف خالی و مطمئن گردیدہ و معتقد کلام ربّانی شد تعلیم
تثلیث را قلباً قبول کند

الغرض از آنچہ تاحال در خصوص تعلیم تثلیث ذات شرح و ثابت شد
ایم واضح و مبرہن می شود کہ درین تعلیم از قرار یکہ در انجیل حقایق دلیل عیان و تفصیل شدہ است
برای شخصی کہ با افکار تام متوجہ آن گردیدہ با قلب صاف و ارادۂ خالص جویای حقیقت باشد
ہیچ اشکالی و شکّی وقوع نمی یابد بلکہ تعلیم مزبورہ محض تفصیل و بیان آن ظنّ و گمان است
کہ ہرگاہ کسی دربارۂ ذات الٰہی فکر دقیق و تدبّر عمیق کند و بموجودات و صفات و طبایع آنہا
بخوبی و درستی متوجّہ شود ہرائنہ ظن کثرت در وحدت را از خود قیاس خواہد نمود و از
ہمین رہگذر است کہ در تعلیمات بعضی مذاہب بت پرستان بیک نحوی اشارہ
بہ تثلیث در ذات الٰہی رفتہ است از آنجملہ اہل ہند کہ متابع مذہب برہما اند چنانچہ
بخدایان بسیار قایل گشتہ بتان خود را پرستش می نمایند باز نظر باشاراتی کہ در کتب
قدیم ایشان یافت می شود از خدای واحد حقیقی نیز خبری دارند چنان کہ بنا بر مضامین
مطالب دین نام کتب مذہب ایشان خود را بر سہ صفت در عالم بیان و اظہار نمودہ است
در صفت اوّل باسم برہما کہ اصل اصول و خالق کلّ و در صفت ثانی باسم وشنو
کہ حافظ کلّ و در صفت ثالث باسم شیوہ کہ مخرب و مبدل ہمہ اشیاست چنانکہ
از کتاب مسمّی بادبنکہات کہ مختصر چہار کتاب و بیدہ است معلوم و آشکار است

می آید که در ذات الهی علم و اراده نیز بوده باشد اما چون وحدت محض این را قبول نمی کند
پس انسان با همهٔ عقل و کمال درین مقام سرگردان می ماند زیرا که فهم و درک ذات پاک
الهی بیرون از قوهٔ عقل است پوشیده نماند که درهمین بعطلی و سرگردانی از برای
صاحب هوش و ذی شعور آن نصیحت و تعلیم عمده مستور و مخفی است که میزان حقیقت سنخ
نه در عقل محدود و بعلت کناه الوده و ظلمت اندود انسانی بلکه محض در خداست و
جهته بندگان فقط در کلام ربانی حاصل می گردد و بس و تا کسی قلبا بآن رجوع نکند حقیقت را
ابدا نخواهد یافت مخفی نماند که نسبت ثلاثهٔ اشیاء مذکوره را بیک معنی و طریق صفات
نیز بیتوان نامید نهایت درین حال چنان صفات اند که لازم و ملزوم شی واحد اند چنانکه
هرگاه یکی از آنها نباشد هرائینه وجود آنشئ نیز صورت نخواهد گرفت بنحویکه مذکور گشت وهم واضح
و آشکار است که آن نسبت ثلاثه را که عبارت از روح و جان و بدن است صفات نمی
خواند زیرا احدی نمی تواند گفت که بدن یا روح و یا جان از جملهٔ صفات آدمی است بلکه هریک
از اینها صفات مخصوصی دارند چنانچه تمامی صفات آدمی مبنی بر نسبت ثلاثهٔ مذکوره اند
که وحدانیت و شخصیت او مشتمل بر آنهاست خلاصه هرچند یکه تمثالهای مذکوره و مرقومه
از موجودات نکتهٔ سر تثلیث ذات اقدس الهی را کماهی کشف و شرح نمی کنند زیرا که
در موجودات مثل و مانند ذات خدا مطلقا وجودی ندارد و بنابراین تمثیلات مذکوره
محض تشبیهات ست و ناقص می باشند لیکن باز شخص دانا و صاحب هوش
از آنها آن قدر خواهد فهمید که کثرت در وحدت محال نیست و بنابراین امکان

وقریب بچهار صد سال قبل از مسیح و هزار سال پیش از محمد زندگی بوده بخدای واحد
وقدیم وخالق آسمان وزمین اعتقاد داشته است اما هرچند یکه باین اعتقاد زنده
بوده باز باین گمان خلاف افتاده که گویا هیولی مانند خدا قدیم است وخدا نه آنکه
عالم را بقوت وقدرت خود از هیچ بلکه از هیولی آفریده باشد وبنا بر این خدا را
اصل خیر وهیولی را اصل شر می دانست ودر خصوص ذات الهی معتقد بنسبت ثلاثه بوده
بدین عبارت که ذات خدا اشتمل بر ذات وعقل کل ونفس کل دانسته ذات
محض را پدر خوانده وعقل کل را علم ومعرفت الهی تفصیل داده است ودر خصوص
نفس کل گمان اچنین بوده که عالم از علاقه وتاثیر آن بهیولی ایجاد گشته چنانکه فقرات
وتعلیمات مذکوره از کتاب خود طیموس نام واضح ومعلوم می گردد وبعضی از حکمای
بعد نیز تعلیم مزبور را بنا بر رای افلاطون قبول نموده در کتب خودشان ثبت ساخته اند واین
مرحله که آیا افلاطون این قیاس را بنا بر عقل وفهم وسعی ودقت خود نموده ویا اینکه از ملت
یهود ویا از اهل هند باو رسیده است واضح ومعلوم نیست وما در رای حکمای
یونان بعضی حکمای اهل اسلام نیز نظر مانکار دقیقی که در بارهٔ ذات الهی نموده بآن
درجهٔ خیال وگمان رسیده اند که ذات الهی وحدت محض نیست وبنا برین قایل کثرت
در وحدانیت ذات حقتعالی شده اند بقراریکه از کلمات آنیه که از کتب ایشان
استخراج گشته آشکار وواضحست مثلاً کاشانی در کتاب اصطلاحات خود در باب
تفضیل ذات الهی چنین مذکور می سازد که التجلی الاول هو التجلی الذاتی

و در کتاب مزبور در خصوص تعلیم تثلیث هندویان بدین عبارت مرقوم است که برامه
و ویشنو و شیوه همانذات واحد است و سوال نمودن که آیا کدام یک ازین سه
که یک اند بزرگتر و اعلی است بی عقلی است و این مرحله واضح و روشن است
که تعلیم مزبور که هندویان آنرا تریمورتی یعنی تثلیث می نامند تقلید تعلیم تثلیث ذات
الهیست که در انجیل واضحست بیان و در توریته اشاره بآن رفته است و نمونه
این تعلیم یا بر سپیل تواتر از ایام نوح و ابراهیم و موسی و سایرین باهل هندرسیده
یا اینکه حکمای سلف ایشان از راه تفکر در خصوص ذات الهی بظن و قیاس سابق الذکر
برخورده اند لیکن قول اول ترجیح دارد نهایت هندویانی که بعد از آن ایام و
حال بوده و می باشند از تعلیم وحدانیت خدا تجاوز نموده و بتعلیم خلاف وحدة
الوجود افتاده الان خاص و عام در عوض خدای واحد بخدایان بی شمار قایل شده
آنها را ستایش می کنند و همچنین مذهب اهالی تبت که مملکت مذکوره در میانهٔ
ولایات هندوستان و چین واقع است و در مذهب قدیم اهل مصر که در آوان قرون
ما بعده بوده است نیز اشاره به نسبت ثلاثه در ذات خدا رفته چنانکه از کتبی
که جهة بیان و شرح مذاهب مزبوره تصنیف و مرقوم گشته واضح میگردد و بعضی از حکمای
ایام قدیم نیز از راه تفکر و دقت در بارهٔ ذات الهی بآن مرتبهٔ ظن و گمان رسیده
چنین قیاس نموده اند که ذات اقدس باری خالی از نسبت ثلاثهٔ ذات
بذات نیست از آنجمله افلاطون نام که یکی از مشهورترین حکمای ایام سلف

ان يعقل وراءها الا الغيب والاطلاق التعين الثانى هو رتب الذات
وهى الرتبة تظهر فيها الاشياء ظهورا وتميزا علميا ولهذا تسمى هذه
الحضرة حضرة المعانى وهذا التعين الثانى هو صورة التعين الاول و
ذلك لانه لما وجب انتفاء الكثرة فى التعين الاول وكذا التميز
والغيرية لكون التعين الاول هو حقيقة الوحدة الحقيقة الثانى
جميع ذلك مع انها اعنى الوحدة لكونها متضمنة لنسب الواحدية و
الاعتبارات التى لا تتناهى تعينات ابدية فيها لزوم من ذلك ان
يكون التعين القابل الكثرة التى هى صورت ضلالات للاعتبارات
المندرجة فى الوحدة تعينا ثانيا لها فذلك هو التعين الثانى لا
محالة فجميع الاسماء الالهية المنتهى التاثير والفعل وجميع الشئون
والاعتبارات المندرجة فى الوحدة مجملة وحدانية فلما تصير مفصلة
متميزة فى هذا التعين الثانى الذى يسمى بالمرتبة الثانية وتسمى هذا
المرتبة بالمرتبة الالوهة وبالنفس الرحمانى وبعالم المعانى وحضرت
الارتسام وحضرت العلم الازلى وبالحضرت العمايه وحقيقة الا
نسانية الكماليه وبحضرة الامكان فكل ذلك انما هذا
التجلى الثانى حسب اعتبارات ثابتة فيه مع توحد عينه واما
تسميته بالمرتبة الثانية فلكونه صورة التعين الاول الذى هو

وهو التجلّی الذّات وجدها لذاتها وهی الحضرة الاحدیّة التی لا تعیّن
فیها ولا رسم اذ الذّات التی هی الوجود الحق المحض وجد نفسه
عینه لان ما سوی الوجود من حیث هو وجود لیس الا العدم المطلق
التجلّی الثّانی هو الذی یظهر به اعیان الممکنات الثّابتة التی هی شیون
الذّات لذاته وهو التّعین الاوّل بصفة العالمیّة القابلیّة یعنی تجلّی اوّل
تجلّی ذات است که بنا بر آن ذات بذات پیدا می گردد و بس و او ست حضرت الاحدیت
که در او نعت و رسم نیست زیرا که ذات یعنی وجود حق محض و عین وحدت است
چون هر چه که سوای وجود است هیچ و عدم مطلق است و تجلّی ثانی آن مرتبهٔ ذات است
که اعیان الممکنات الثابته در آن ظاهر می گردند و این آن است که شیون الذّات
یعنی اشیائیکه در ذات مخفی اند بذات معلوم می شوند و این تعیّن اوّل است که صفت
عالمیّت و قابلیّت دارد و صوفیین دیگری از حکمای اهل اسلام در کتاب اصطلاحات
علم فقه جمله بیان همین مطلب مرقوم داشته است که التعیّن الاوّل یعنون
به الوحدة التی انتشت عنها الاحدیّة والواحدیّة وهی ای الوحدة
اوّل رتب الذّات واوّل اعتباراتها وهی القابلیّة الاولی للکون
نسبة الظهور والبطون الیاء علی الواو ویعبّر بتعیّن الاوّل عن النسبة العلمیّة
الذّاتیة باعتبار تمیزها عن الذّات الامتیاز النسبی لا الحقیقی
فاما ان الوحدة هی اوّل التعیّنات للذّات من جهة انه لا یصحّ

واین صورت ضلالات اعتبارات مندرجهٔ وحدت است واین تعین ثانی است
فلهذا در تعین ثانی لامحاله جمیع اسمار الهی منتهی تاثیر وجمیع فعل وجمیع شیون
واعتبارات مندرجهٔ وحدت است خلاصه جملهٔ وحدانیت در آن مفعول ومتمیز
می نماید واین تعین مرتبهٔ ثانی نیز خوانده می شود ومسمّی می گردد بمرتبهٔ الوهیت
وبه نفس رحمانی و عالم معانی وبحضرت ارتسام وعلم ازلی وحضرت عمایه وانسانیت
حقیقی کمالیه وبحضرت امکان وتجلّی ثانی کلّ این اسما بنا برحسب اعتبارات
ثابته دارد که ما درای توحید عینه در آن هست امّا بمرتبهٔ ثانی مسمّی گردیده است
زیرا که صورت تعین اوّل است که مرتبهٔ ذات اقدس الهی است وامّا بمرتبهٔ الوهیت
مسمّی گردیده زیرا ظاهر کنندهٔ آن است که از همستی تجلّی ثانی شناخته می شود
و در آن اصل جمیع الاسماء اللاهیت هست که در اسم الجامع الهی جمیع اند
آن اسم الله تعالی و لا اله الا الله است که جمیع عابدین متوجّه همین مرتبهٔ
تجلّی می شوند وآن مقصد ایشان است که در آن نفس شان ساکن وقلب شان مطمئن
می گردد وگیلانی نیز در تفسیر کلش رازمحمودی نظر بمضمون مطالب مزبور چنین گفته
است که ذات احدیه چون اقتضای تعین اوّل کرد که برزخ جامع است میان
وجوب وامکان احدیّه باعتبار این شیون اسماء واجدیّه والهیّه شد
وآن تعین اوّل را عقل کلّ وقلم وروح اعظم میخوانند وتکثیر این اسماء باعتبار
اختلاف صفات است واعیان جمیع اشیاء از غیب وشهادت که کونین

مرتبه الذات الاقدس و امّا تسمیه بمرتبه الالوهیه فذلک لما
عرفته من کون التجلّی الثانی الظاهر به و فیه هو اصل جمیع الاسماء
الالهیه التی جمعها الاسم الجامع و هو اسم الله تعالی و لهذا
یسمّی هذا التجلّی الکائن فی هذه المرتبه باسم الله و لا اله الا الله کونه
جمیع العابدین الی هذه المرتبه المتجلّی فیها و کونها مقصدهم الذی
تسکن الیه نفوسهم و تطمئن بها قلوبهم یعنی تعیّن اوّل آن وحدت است
که احدیت و واحدیت از آن صادر می گردد و وحدت مرتبهٔ اوّل ذات است
و اوّل اعتبارات که اوّل قابلیت است زیرا که نسبت ظهور و بطون و یا وحدت
در آن مرتبه وقوع می یابد و تعیّن اوّل عبارت است از نسبت علمیّت ذاتیه بدین معنی
که آن علم بنا بر امتیاز نسبی و نه بنا بر امتیاز حقیقی از ذات تمیز می یابد
و آن وحدت اوّل تعیّنات ذات است و ازین جهت است که در آن طرف
وحدت چیزی از برای فکر نمی ماند مگر غیب و اطلاق تعیّن ثانی آن مرتبهٔ ذات است
که اشیاء در آن ظهور و امتیاز می یابند لهذا مرتبهٔ مذکوره حضرت المعانی خوانده می شود
و این تعیّن ثانی صورت تعین اوّل است زیرا که در تعیّن اوّل بنا انتفاء کثرت و
امتیاز و غیریت واجب بود چون او عین وجود حقیقت است که نافیه جمیع
انیهاست هرچند یکه نسبتهای واحدیّت و اعتبارات بی نهایت آن یعنی تعیّنات
ابدیّت در آن متضمّن اند ازین سبب لازم است که تعین شود تا قابل کثرت بوده باشد

پس مقرر شد که فکر و خیال بآن نمی تواند رسید چنانکه مصنف مذکور مسطور داشته که آنطرف وحدت چیزی برای فکر نمی ماند مگر الغیب والاطلاق ثانیاً از ذات مغیب ومطلق تجلی باتعین اول را امتیاز میدهند بدین عبارت که درین تجلی ذات بذات بیان می گردد وعلم از ذات تمیز می یابد چنانکه درخصوص این مرتبه جامی میگوید که خدا آئینه غیب نما پیش ذات جلوه نمائی همه با خویش داشت ونظر بقول کیلانی تعین اول را عقل کل میخوانند ودرین مرتبه هرچند که اعیان الممکنات الثابته در علم متضمن است اما چون امتیاز نیافته بنا بر این کاشانی میگوید که تجلی اول را حضرت الاحدیه میخوانند ثالثاً از تجلی اول تجلی ویا تعین ثانی را امتیاز میدهند بدین معنی وتفصیل که درین مرتبه ذات اعیان الممکنات الثابته یعنی اعیان واصول اشیا که در ذات خدا مخفی اند بظهور آمده امتیاز می یابند نهایت محض در علم خدا وبس یعنی چون خدا خواهش خلقت اشیا کرد پس اول آنها را باراده وعلم خود آورد فلهذا این تجلی عبارت است از قوه ارادت وفعل در ذات چنانکه تجلی اول عبارت از علم در ذات است بنا برین حکمای محمدیه نیز مقرر ومعتقد تثلیث در ذات پاک الهی اند زیرا که ذات را از علم وعلم را از قوه اراده وفعل امتیاز داده اعتراف می نمایند که خدا محض در مرتبه تجلی اول وثانی شناخته می شود وقلب عابدین فقط بوسیله تجلی مذکور ساکت وسطمئن می گردد

مخفی نماند که ما مقالات وخیالات حکمای اهل اسلام وسایرین نه بدین

گفته اند بصورت این تعین اول بسبیل امتیاز در علم حق ثبوت یافتند و بدین تجلی نفس رحمانی
ظهور یافت و نفس رحمانی عبارت از ظهور حقیقت است بصورت ممکنات و این تجلیست
که افاضهٔ وجود بر جمیع موجودات فرموده و اول مرتبه که قبول این فیض نمود تعین اول
است و در خصوص همین پیان شدن ذات بذات که مضمون کلمات مزبوره متمل بر آنست
و بنا بر آنها خدا خود را در علم مشاهده می نماید و بقوت مشیت خود
عالم را خلق کرده خود را در آن اظهار ساخته است جامی در کتاب تحفة الابرار
خود چنین بنظم کشیده که نظم شاهد خلوتگه غیب از نخست ⁘ بود پی
جلوه گر کرده چیست ⁘ آئینهٔ غیب نمایش داشت ⁘ جلوه
نمائی همه با خویش داشت ⁘ ناظر و منظور همه او بود و بس ⁘ غیر دوئی
این عرصه نه پیمود کس ⁘ نطفهٔ ما بمضیق جهات ⁘ بود مصون
از رحم امهات ⁘ بود درین مهد فرو بسته دم ⁘ طفل موالید
بخواب عدم ⁘ گرچه همی دید در اجمال داشت ⁘ حسن تفاصیل و
شیون گذاشت ⁘ خواست که در آئینه های دگر ⁘ بر نظر خویش شود
جلوه گر ⁘ پس از کلمات مزبوره که از کتب بعضی حکمای اهل اسلام استخراج
نموده مرقوم داشته ایم بلاشک و شبه معلوم و یقین میگردد که حکمای محمدیان نیز معتقد کثرت در وحدت ذات
الهی بوده بنسبت ثلاثهٔ ذات بذات قایل اند بدینعبارت که بنا بر کلمات مذکوره اولاً ذات
محض و غیب را از تجلی اول و ثانی امتیاز میدهند و چون ذات مطلق و محض است

سرّ ذات را بدرستی فهمیدن تفصیل دهند زیرا که سرّ مزبور چنانکه مذکور گشت محض از آیات
باهرات کلام ربّانی بدرستی وخوبی دانسته و فهمیده می شود فی الجمله نکته که در تعلیم تثلیث
ذکر گشته انجیل برای عقل انسان محجوب و مستور و بالکلیه بیرون از حیطهٔ فهم و درک آدمی
این است که چنانکه باب و پسر و روح القدس نیز در آیات انجیل بنحویکه سابقا بیان
و ثابت شد کون و علم و قوّت اراده و فعل منسوب شدند پدین عبارت که چنانکه محض یک
ذات است و پس همچنان نیز یک علم و اراده و فعل می باشد و پس و نظر باین از قرار یکه گذشت
وحدانیّت الهی در کتب مقدّسه بواضحی تمام و یقین تام بیان و ثابت گردیده است
و چون تثلیث ذات الهی از قرار عبارت و مضمون مسطور است بدین علّت تثلیث ذات
حذا نظر بنسبت ثلاثه که در انسان و سایر مخلوقات یافت می شود در نهایت مراتب برتر و
و اعلا است زیرا که نسبتهای مذکوره در مخلوقات ناتمام و ناقص اند بجهة انکه خود مخلوقات
اکملیّت ندارند لیکن نسبت ثلاثه در ذات خدای کامل علی الاطلاق چون او کامل اند خلاصه
هر چند یکه تعلیم تثلیث از برای کسی که بمضمون کتب مقدسه برخورده و بمطالب آن رسیده
و از عالم علوی منوّر گردیده باشد چنان واضح و ثابت خواهد گشت که در بارهٔ آن هیچ
شک و شبه در قلبش نخواهد ماند با زمانیکه درین عالم فانی است با و نیز گماهی معلوم
و پنهان نخواهد گردید چون خدای تعالی بنابر مصلحت و حکمت خود این سرّ ذات را در عالم
از بندگان خود پوشیده و پنهان داشته است تا آنانی را که درین عالم بکلام او معتقد گشته
و او را شناخته و عبادتش نموده اند در آن عالم در معرفت الله بمراتب کمال رسانیده اسرار

قصد وطلب دراین جا مرقوم داشته ایم که باکلمات ایشان تعلیم تثلیث ذات اقدس الهی
بیان کرده انجیل را تفصیل وثابت سازیم یا اینکه گویا ما بهمه سخنان ایشان معتقدیم و
آنها را قبول نموده باشیم حاشا بلکه اعتقاد ما این است که هیچیک از حکما بتمام
عقل خود کنه ذات الهی نرسیده وآنرا درک نکرده است واگر فاضلترین ایشان
در تمامی ایام عمر خود سعی بلیغ نموده مادام الحیات مستغرق دریای انکار گردد باز
آن توانائی را نخواهد داشت که سرّی از اسرار ذات خدا را بیان وعیان سازد
زیرا که عمایق ذات لایدرکش فقط بخود او کشف ولایح است وآدمی از آن محض همان
قدری تواند دانست واظهار وبیان ساخت که خدا در کلام خود بیان وعیان فرموده
است وهرآنچه خدا تعالی در کتب مقدسه دربارهٔ ذات خود کشف نموده هرائینه برتمامی
مقالات وخیالات جملهٔ حکما ترجیح کلی دارد چنانکه شعاع آفتاب عالمتاب را احتیاج
بامداد ضیا نیست همچنان تعلیمات ومطالبات کلام الهی احتیاج بدلایل و
اثبات از قول حکما ندارد حال کلمات چندی را که از ایشان درین صفحات خاطرنشان
ساختیم محض بآن علت است که از آنها بیان وثابت کردد که در تعلیم تثلیث مسطوره انجیل
هیچ بیهوده کوئی وبخردی صورت وقوع ندارد بلکه بخلاف آن این تعلیم مرتبه
موافق عقل صحیح وفکر دقیق است که افضل حکما از راه دقت وتخیل وافره وتفکر
وتعقل کثیره که دربارهٔ ذات الهی نموده بگمان وقیاس سرّ تثلیث در وحدانیت
ذات الهی رسیده اند نهایت آن توانائی را نداشتند که باعقل خود کنه این

در نگارخانهٔ افکار خود دربارهٔ خدا کشیده و ساخته عبادت می نماید پس به بت پرستی
باطنی گرفتار و از عبادت معبود حقیقی برکنار گشته است غایت هر انکس که
خواهش شناختن خدای حقیقی و شوق عبادت و بندگیش دارد باید که او را
بدان طریق شناخته و عبادتش نماید که خود را در کلام خود بیان و اظهار فرموده است
والا از علم و معرفت انکس برکت و نعمتی بوی نخواهد رسید و عبادت او مقبول درگاه
خداوندی نخواهد گردید قطع نظر از آن بلکه تو ای مطالعه کنندهٔ درین حال سوال دیگر نموده
چنین خواهی گفت که آیا از بیان تثلیث ذات الٰهی باد می چه فیض می تواند رسید و
مدعا و مطلب از آن چه خواهد بود جواب اینست که خدا خود را در کلام خود بهمانطریق بیان
فرموده و بجهت اطمینان قلب صاحب معرفت و طالب حقیقت دانستن همین قدر
اکتفا می کند زیرا که این مرحله براو واضح و یقین خواهد بود که حاکم علی الاطلاق هرآنچه
می کند و اظهار می سازد بنا بر حکمت محض و بس بعمل می آورد هرچند یکه حکمت او در آن
به بشری اظهار و اعلان نگردیده باشد و اگرچه آدمی تمامی حکمت الٰهی را که متضمن تعلیم تثلیث
ذات الٰهیست درین عالم سفلی کماهی درک و فهم نمی تواند کرد باز انکس که
از کتب مقدسه مخبر و از معانی و مطالب آنها مستحضر بوده باشد آن قدر با وضوح و یقین
خواهد گشت که تعلیم تثلیث در باب معرفت الله تعلیمی است عین چنانکه هم معرفت الله
حقیقی و هم نجات بنی نوع انسان مبنی بر آن است بنحویکه اگر کسی معتقد آن نگردد
هرآئینه باین و آن نخواهد رسید بقراریکه از سخنان آتیه آشکار و ثابت خواهد گردید

وحقایق ذات ذوالجلال خود را بحدّ امکان بایشان بیان وعیان سازد الحال بوساطت
ائینهٔ سنگستانی منم امّا در آن وقت روبرو حال جزوی را می فهمیم لیکن در آنوقت خواهیم
یافت بنوعی که یافته شده ایم وچون آنچه کامل است آید جزوی باطل می گردد چنانکه
مضمون کلمات مرقومه در آیات ۱۰ و ۱۲ باب سیزدهم نامهٔ اوّل پاول قرنتس مسطور است

فصل سیّم

در بیان واظهار انکه معرفت الله ونجات آدمی وابسته بتعلیم تثلیث است

بلکه تو ای مطالعه کنندهٔ از اهل اسلام مطالباتی را که الی الحال در بارهٔ بیان و
ثبوت تعلیم تثلیث درین اوراق ذکر وثبت نموده ایم خوانده در قلب خود چنین خواهی گفت
که آیا چه ضرورت ولزومیّت دارد که از تثلیث ذات الهی مجرّد گشته معتقد آنگردم ویا چه عیب
وقصوری خواهد داشت درصورتیکه ذات جناب اقدس تعالی را بدین یا بدآن طریق تفصیل
کرده آنرا قرین فکر خود سازم آیا کفایت نمی کند که بوجود او قایل شده بدلالت عقل و
فهم خود عبادت وبندگیش نمایم آه آیا چنان گمان می بری که علی السّویه خواهد بود که خدا را
بدآن نحو که خود را در کلام خود بیان فرموده ویا فقط بنابر افکار وخیالات خود بشناسی
بلی بدآن کسیکه خدا را محض بآن طریق شناخته که تصویر ذات وصفات او را بنابر
مظنّهٔ خود در کارخانهٔ افکار وخیالات خود مصوّر ساخته چنان کس نه آنکه خدای حقیقی بلکه
محض صورت افکار وخیالات خود را دریافته وشناخته است ودر صورتیکه صورتی را که

از عالم و مخلوقات نداشته سبب همه و فاعل باطنی در تمامی اشیاست و نظر
باین اصل شر نیز اوست و علم و اراده اش محض در انسان صورت امتیاز یافته
بظهور می آید نه آنکه در ذات خود او و اگر کسی این تعلیم خلاف را قبول کرده و یا نکرد
علم و اراده در ذات الٰہی کردین باشد درین صورت چون خدای آنکس بعلم و اراده است
پس چنان خدائی نیست که خیر را خواسته باشد و شر را بغض نموده آنرا منصوب
سازد فلهذا در میان خیر و شر تفاوت حقیقی نخواهد بود و هیچ توفیری نخواهد شد
در اینکه آدم مرتکب نیکی یا بدی شود در این حال انسان چنین خدا چگونه دعا و مناجات
می تواند کرد و او را پناه و امید گاه خود می تواند ساخت بلکه آدمی چنین خدا را نه دوست
خواهد داشت و نه از و خواهد ترسید پس این چنین اعتقاد آدمی را از بدی بری
و بجنبی تحریک و واداشت نخواهد نمود و بقلب او ابداً تسلی و آرامی نخواهد بخشید
و بخت حقیقی و ابدی انسان نیز نابود خواهد گردید خلاصه چنین عقیده هم ضد تقاضای
قلب انسان و هم نقیض تقاضای عقل صحیح و بالمره خلاف است نهایت
کسیکه بوحدت محض و مطلق قایل شد و بنا بر آن منکر علم و اراده در ذات باشد نظر
به نتایج افکار خود لامحاله بخیالات فاسده مذکوره خواهد افتاد و اگر احیانا نیفتد علت
آن محض این است که تفکر تمام ننموده و بر نتیجه خیالات خلاف خود نرسیده و بر
نخورده است لیکن بنا بر تقاضائی که خدا در قلب و عقل انسان ثبت فرموده لازم
آن است که خدا خدای عالم و حکیم و رؤف و رحیم و عادل و مقدس بوده باشد

اولاً این فقره که معرفت الله حقیقی بمرتبهٔ مبنی بر تعلیم تثلیث است که آن بی
این صورت امکان نخواهد پذیرفت سابق برین اشاره بآن رفته است و خود مسیح
انجیل یعنی در آیهٔ ۲۷ باب ۱۱ متی درین خصوص چنین بیان فرموده است که غیر از پسر یا
آنکسی که بخواهد پسر که بوی ظاهر گرداند هیچکس پدر را نمی یابد و همچنین در آیهٔ ۶ باب ۱۴
یوحنا گفته است که من راه و راستی و حیاتم هیچکس بنزد پدر بغیر از وسیلهٔ من نمی آید
الآن درین موقع فرصت مانده مطلب مذکور را پیشتر واضح و ثابت خواهیم ساخت
بدین سیاق که سابقاً مذکور و بیان گشت که از مضامین آیات انجیل که معانی آنها
مشتمل بر بیان و ثبوت تعلیم تثلیث است مفهوم می گردد که آن مخصوصیت ذات الهی را
که در انجیل به پسر یعنی بکلمه و حکمت ازلیه تسمیه کردیم بعلم ذات و آن مخصوصیت ذات الهی را
که بروح القدس مسمی گشته بقوهٔ اراده و فعل در ذات منسوب می توان ساخت درین
حال کسیکه بنسبت ثلاثهٔ ذات بذات که در انجیل باسم اب و ابن و روح القدس
بیان گشته است انکار نموده بوحدت محض قایل باشد و بس برچنان کس لازم
می آید که چنانچه در فصل گذشته اظهار و ثابت ساخته ایم نظر به نتیجه این عقیده منکر علم
و اراده در ذات الهی نیز گردد زیرا که وحدت محض اینها را قبول نمی کند و اگر احیاناً کسی
اینها را انکار کند پس بنا بر فکر و خیال او خدا فقط ذات و قوت مطلق بی علم و اراده
و بی رسم و نیت خواهد بود فلهذا آن کس مانند اکثر اهل تصوف بتعلیم خلاف وحدة
الوجود خواهد افتاد زیرا که بنا برین عقیده خدا محض قوتی مطلق و قدیم است که اشیاء

بخت حقیقی وابدی می رساند و بقلب ایشان تسلی و آرام فراوان بخشیده و منور و شاد
ایشان را با عمال نیک وا داشته بجهة انجام آن متحرک و مقوی می سازد هر آینه
چنین کس امید خود را بخدا بسته و با و تقرب جسته بامید اجابت دعوت و منا
خواهد کرد و علم و معرفتی که او بتوفیق خدا از و وارد وی را از بدی بعید و بخیر و نیکی
قریب خواهد ساخت و قلبش مطمئن و ساکت گشته آرام درونی و تسلی حقیقی خواهد
یافت خلاصه او خدای حقیقی را شناخته و یافته است پس در خیال واضح
و مبرهن و یقین و روشن است که محض آن کس بمعرفت الله حقیقی می تواند رسید
که به تثلیث ذات الهی چنانکه در انجیل بیان شده قایل و قلبا معتقد آن گشته نه آنکس که
منکر تعلیم مذکوره گردیده فقط بوحدت محض و مطلق اعتقاد داشته باشد

ثانیاً چنانکه معرفت الله حقیقی مبنی بر تعلیم تثلیث است همچنان نجات
آدمی نیز مبنی بر آن است بطریقیکه اگر کسی معتقد تعلیم مزبوره نباشد نجات هم نخواهد
یافت چنانچه از کلمات آتیه آشکار و ثابت می گردد بدین شرح و تفصیل که تا آدمی
بحث حقیقی رسیدن نجات ابدیرا تحصیل تواند نمود لازم آن است که خدا را مقدس
و عادل و رحیم و رؤف شناسد یعنی باید دانسته و فهمیده باشد که خدا بنا بر
تقدس خود هر بدی و شر را بنهایت بغض نموده از آنها نفرت و کراهت کلیه دارد
چنانکه ناپاکی قلب و گناه و ظلم ابداً مقبول او نمی گردد بلکه غضب خدای مقدس
و عادل بر آنها نازل خواهد گشت و هم بایست دانسته و فهمیده باشد که بنوعیکه

تا از هر چیز و هر عمل مخبر و محب مخلوقات خود بوده محبوب و مطلوب انسان باشد
و خیر را خواسته شر را بغض نماید و نظر باین بنده عابد و عادل را شامل رضامندی
خود ساخته او را به بخت حقیقی و ابدی رساند و عاصی و گناهکار را از خود دور کرده مورد
باز خواست سازد و دیگر آنکه قلب و عقل آدمی چنان خدائی را محتاج و طالب است
که با و تقرب جسته دعا و مناجات تواند نمود و تائید اجابت و اعانت و نعمت و
برکت و استراحت قلبی و آرام درونی از و تواند داشت نهایت آنکه بوحدت محض
قایل گشته علم و اراده و در ذات را انکار می نماید هر آئینه چنان خدا را هنوز
نیافته و از معرفت الله حقیقی بهره نبرده است بلکه محض آنکس که بنسبت ثلاثه
ذات بذات معتقد گشته و تثلیث ذات الهی را چنان که در انجیل بیان کردیم قبول
نموده و باب و ابن و روح القدس ایمان آورده است یعنی کسیکه نه تنها بوجود
خدا قایل بلکه ایمان نیز آورده و تعیین نموده که خدا علیم و حکیم و عادل است و علم
و حکمتش آسمان و زمین را احاطه کرده از هر موجودی مخبر و از هر آنچه آدمی میکند
و می گوید و در فکر و خواهش می کند آیا ستخر و بندگان حقیقی را شامل رضامندی
خود و اشرار را مورد سخط و مواخذه می سازد و علاوه برین ایمان آورده و
یقین حاصل کرده که خدا خدای رؤف و رحیم است که نظر بوفور محبت و رحمت خود
نجات آدمیان را بوسیله عیسی مسیح آماده و حاضر فرموده و قبول
کنندگان آنرا از گناه و جهنم رستگار نموده ایشان را بر ضامندی خود قبول کرده

نداده بتاخیر اندازد هرائینه درآن عالم خواهد داد لیکن آنکس که بوحدت صرف قایل
وتثلیث ذات راسنکر است باید که الهام وکلام الهی را نیز انکار کند چون محال است
که خدای یعلم واراده مشیتی را بیان ساخته به بندگان خود امر و نهی کند پس تا
که آنکس آنمعرفت الله حقیقی وآنصفات الهی را نیز منکر شود که شخص معتقد تثلیث
والهام ربانی از کلام الهی یعنی از کتب مقدسه تحصیل کرده که علم آنها جهت تحصیل نجات
بآدمی ضرور ولازم است و هرچند یکه تقدس و عدالت ومحبت درحمت خدا
از کلامش واضح ومبین است نهایت بوسیلهٔ مسیح وزحمات ومرگ او
دیگر زیاده بیان واظهار گشته است زیراکه محبت وعدالت از عمل زیاده
واضح واشکار می گردد نه انکه از سخن یعنی چون همهٔ انسان کنه کاراند وآدمی خودرا
از ناپاکی درون وگناه خود بهیچوجه پاک نمیتواند نمود وآن توانائی را ندارد
که خودرا بیکطریقی ازعقوبت گناه وعذاب جهنم برهاند وخدا نیز بنابر تقدس خود
آدمی ناپاک را مقبول خود نمیتواند ساخت ونظر بتقاضای عدالت خود
عاصیان وگنه کاران را بی بازخواست وغضب نخواهد گذاشت وهم بنابر تقاضای
محبت ورحمت خود نمیخواست که انسان عاجز وبیچاره مانده داخل هلاکت
ابدی گردد بنا، علی هذا از وفور رحمت وکثرت محبتش کلمه ازلیهٔ او مجسم گشت
ودرعیسی مسیح بصورت بشری ظهور کرده بازخواستهای مستوجبهٔ گناهکاران
را از خود قبول کرده وبسبب زحمات ومرگ وقیام وصعود قبول کنندگان

تقدس الٰہی را ہمچنان محبت و رحمتش را نہایتی نی و نظر باین خدای رحیم و رؤف
محض خواہان و طالب بخت حقیقی و ابدی بنی نوع بشر بوده ہرچه که موافق تقدس و
عدالت و رحمت اوست بعمل می آورد تا آنکه انسان را بخت حقیقی و نجات ابدی
رساند و این جمله واضحست که محض آنکس که خدا را بآن صفات شناخته و یا قه از بدی
و گناه که مانع وصول بخت اوست کناره جسته را غب نیکی و سعی کننده در آن
خواهد گردید پوشیده نماند که عدالت و رحمت و الطاف الٰہی هم در درون آدمی
بیان گشته و هم از موجودات و اوضاع زمانه معلوم و عیان می گردد اما چون در این
عالم اکثر اوقات اشخاص ظلم کار و ستم گر دار علی الظاهر روز کار خود را بخوبی
و خوشی و اشخاص عدالت کیش تقوی اندیش بسیار وقت عمرشان را بشوار
و ذلت می گذرانند پس کسیکه از کلام الٰہی بی خبر بوده باحوال عالم نظر کند در خصوص
عدالت و رحمت خداوندی بزودی و آسانی متشکک می تواند گردید و بآن
فکر خلاف و باطل خواهد افتاد که گویا هیچ ثقاوتی نخواهد داشت که آدمی عامل
نیکی و یا مرتکب بدی گردد لیکن چون خدای قدیم و مقدس رحیم شیت و
اوامر و نواهی خود را بوسیله کلمه ازلیه خود با پیغمبران بیان و بوساطت ایشان
به بندگان عیان فرموده درین صورت عدالت و رحمت و محبت الٰہی بی
شک و شبه از کلامش واضح و یقین است و آدمی از آن بایقان کلی حالی میشود
که خدا ظالم و گناه کار را ابدا قبول نخواهد کرد و اگرچنانچه درین عالم جزای هر کس را

گناهان ایشان زحمات و مرگ صلیب را بخود قبول فرماید آیا تقدس و عدالت
الهی با این امر عجیب و فعل غریب در مرتبهٔ نهایت بیان و عیان و اعراض و نفرتی
که خدا از گناه دارد آیا با امر مذکور بحدّ امکان ظاهر و نمایان نمی گردد بلی تقدّس و عدالت
الهی و بدی و زشتی گناه در نزد خدای مقدّس در انتهای مراتب زیاده
از کلام از زحمات و مرگ مسیح بیان او رندگان بیان و آشکار می شود و اشخاص
بحلّ احترازو خوف کلی از گناه رسانیده از آن دور و مهجور می سازد و چنانکه تقدّس
و عدالت الهی همچنان محبّت و رحمتش بغایت در عیسی مسیح بیان و عیان گردیده است
چنان که در آیهٔ ۹ باب ۴ نامهٔ اوّل یوحنّا مرقوم است که محبّت خدا از اینجا بر ما
ظاهر گشت که فرزند یگانهٔ خود را بدنیا فرستاد تا آنکه بواسطهٔ او زندگانی یابیم
و همچنین خود مسیح در آیهٔ ۱۶ باب ۳ یوحنّا فرموده است که خدا جهان را آن قدر
دوست داشت که فرزند یگانهٔ خود را ارزانی فرمود که تا هر کس بر او ایمان آورد
هلاک نشود بلکه زندگانی جاوید یابد نظر باینکه چون هیچیک از بشری قوّت و قدرت
آن نداشت که خود را از گناه و جهنّم برهاند و خدا نیز بنا بر تقاضای عدالت خود
گناه را بی کفاره و فدیه نمیخواست و نمی توانست ببخشید پس بنا بر محبّت بغایت خود
پسر ازلیّهٔ خود را در راه ایشان ارزانی داشته بجهان فرستاد و او مواخذهٔ همه گناکاران را
بخود قبول نمود تا آنکه انسان خلاص و نجات یابد حال درین صورت آیا محبّت
و رحمت خدا که دربارهٔ بندگان گناه کار دارد درین امر بمرتبهٔ بیان و ظهور نمی یابد که

خود را از عقوبت گناه و عذاب دوزخ رهانیدن نجات ابدی و بخت
جاودانی را برای ایشان تحصیل نموده است و بدین استصواب رضامندی
خدا شامل حال ایمان آورندگان گشته آنان محبوب و پسران روحانی خدا
و وارثان جلال و بخت آن عالم گردیده اند بنابراین یحیی پیغمبر چون عیسی مسیح
را رهاننده و شفیع کل عالم دانست اقرار نموده گفت که اینک برّهٔ
(یعنی فدیهٔ) خدا که گناه خلق جهان را رفع می کند چنانکه کلمات مذکوره
در آیهٔ ۲۹ باب اوّل یوحنّا مرقوم است و در موضع دیگر انجیل یعنی در آیهٔ ۲ باب ۲
نامهٔ اوّل یوحنّا مسطور است که مسیح کفّارهٔ گناهان ما نه گناهان ما دس بلکه همهٔ جهان
کفّارت است و در آیات ۵ و ۷ باب اوّل نامهٔ بافسیان ترقیم یافته که بر ما
بحسب ارادهٔ مختار خود تقدیم نمود که بوساطت عیسی مسیح او را پسران خواندم شویم تا آنکه
سپاس کرده شود جلال فضل او که بسبب آن ما را مقبول نمود در محبوب خود و در وی
فدیه یافته ایم بعنت خوش یعنی امرزش گناهان را از استغنای فضلش پس درینحال
که خدا بنابر تقاضای تقدّس و عدالت بی نهایت خود نمیخواست و نمیتوانست که
گناه را بطریق دیگر عفو کند و آدمیان را از هلاکت ابدی و بدبختی رهانیده شامل رضامندی
خود و صاحب نجات ابدی سازد مگر بدان طریق که عقوبات گناهان بندگان را عیسی
مسیح که از هر گناهی عاری و بری و در کمال پاکی و کاملی از تمامی مخلوقات برتر و در مرتبه
از همه اهل سموات اعلا تر یعنی در مرتبهٔ الوهیّت است متحمّل گشته بکشد و برای فدیهٔ

بمعرفت الله حقیقی می رساند وجهته انجام واختتام اراده واحکام ملک علام با
قوّت لازمه کرامت فرموده تسلّی وآرام وخوشحالی حقیقی بدرونش می بخشد لیکن کسیکه
منکر تثلیث ذات الهی والوهیت مسیح باشد او از عدالت وتقدّس ورحمت ومحبّت
خداوندی که بنجات عیسی مسیح پیدا وعیان گشته بیخبر واز نجات مذکوره بی بهره ماند
از آن دور ومهجور است لهذا ببارگاه خواست گناهان خود وعذاب مستوجبهٔ آنها
گرفتار خواهد شد مخفی نماند که چون انسان گناهکار است وخود را از گناه وبازخواست
آن نمی تواند رهانید وخدا نیز نظر بتقاضای تقدّس وعدالت خود گناهکار را قبول نمی
تواند کرد پس اگر پسر خدا عیسی مسیح بدنیا نیامده وبازحمات ومرگ خود کفارهٔ گناه ونجات
بندگانرا حاصل وحاضر نمی ساخت هرائینه برای انسان ابداً خلاص ونجاتی نمی بود
لیکن درین حال که مسیح کریمکناه وکامل ودر مرتبهٔ الوهیت بوده در راه ایشان فدیه
وکفّاره گشته پس هرآنکه باو ایمان آورد فی الحقیقه خلاص ونجات یافته است
چنانکه در آیات ۱۱ الی ۲۱ باب ۵ نامه ۲ پاسل قرنتس مرقوم گشته که خدا در مسیح بود
دنیا را بسوی خود بر میگرداند وخطایای آنها را بر آنها نمی گیرد وکلام مصالحت را در ما
قرار داد پس بجهة مسیح ایلچی گری می نمائیم وگویا خدا بوساطت ما استدعا می نماید
ما بجهة مسیح استدعا می نمائیم که با خدا صلح نمائید زیرا آنکس را که گناه را نشناخت
در راه ما کفارهٔ گناه قرار داد تا آنکه ما نفس عدالت خدائی در وی شویم مضمون
آیات مرقومه مطوی بر آن است که چون مسیح بعلّت زحمات ومرگ خود کفارهٔ

خارج از حیز ذکر و تقریر و بیرون از دایرهٔ توصیف و تحریر باشد بلی محبت و رحمت خدا
در این امر عجیب بطریقی تفصیل و توضیح یافته که تفصیل و بیان آن بدانطریق باکلمات
و نصایح هرگز امکان پذیر نمی گشت فلهذا کسیکه محبت و رحمت خدارا که با عیسی مسیح
بیان گشته قبول کرده و فهمیده باشد هیچ شک و شبهه در خصوص این مرحله به
پیرامون خاطرش نمیتواند گردید که هرچند گناه کار است باز خدای مقدس و عادل او را
از برای خاطر و ثواب مسیح عفو فرموده محبوب خود ساخته است و آنکس بیقین تام خواهد دانست
که خدا با برمحبت و رحمت خود هرآنچه بجهته نجات و نجات ابدی لازم و مفید است در هر حال
و هر اوقات از برای او بعمل خواهد آورد و در این یقین قلبش مطمئن و امیدش بخدا کامل خواهد
گردید و نظر باین ایمان اورندگان چنانکه در آیات ۲۱ و ۲۲ باب ۸ نامهٔ باهل روم
مرقوم است می توانند گفت که چون خدا از ماست کیست که بر ماست آنکس که حتی این را
نیز کرد که پسر خویش را هم دریغ نفرمود بلکه او را در راه همه کس ما تسلیم نمود پس چرا
همه چیز را با وی بما نخواهد بخشید و کسانیکه محبت خداوند کار یرا در عیسی مسیح فی الحقیقت
دریافته و در درون خود بدرستی فهمیده اند لامحاله بنا بر تحریک قلوب خود خدا
را از صمیم قلب دوست خواهند داشت و بخوشی و مسرت مطیع و منقاد ش خواهند گشت
و چون بوسیلهٔ ایمانی که بمسیح دارند محبت خدای تعالی در قلوب ایشان جاگرفته پس
عبادت و بندگی نه آنکه بجهته ایشان مکروه و منفور و باعث رنج و تعب و عسور بلکه سبب
فرح درونی و بخت حقیقی خواهد بود و روح القدس ایمان آورنده را منور ساخته

عادل و ترس عذاب جهنم که پیشتر از آن دلش را بی آرام و مخوف ساخته بود رها می
و آرام یافته بیقین تام در خود حالی و مطمئن می گردد که مشمول توفیق و نعمت الهی
گشته محبوب او شده است و بنا بر این بر او واضح و آشکار است که بنحویکه
پدر مهربان به پسر محبوب خود متوجه می گردد همچنان خدا پدر آسمانی او
متوجه وی خواهد گشت و همه چیزها حتی زحمات و بلایا را نیز بر او جبران می گذراند که
از آنها استفیض و بهره مندی شود و دعا و مناجات او مثل استدعاهای پسر
بپدر محبوب خواهد بود خلاصة الکلام حلاوت نجات مسیح را چشیده از این بغایت
مسرور می گردد و بآن امید شیرین و نوید سعادت قرین معتمد و متیقن است که
بعد از وفات بحیات ابدی و جلال سرمدی خواهد رسید فلهذا چنان اشخاص
از قسر از یکه در آیات ۱ و ۲ و ۳ باب ۵ نامهٔ باهل روم مرقوم است می توانند
گفت که چون بسبب ایمان عادل شمرده شدیم پس ما را بوسیلهٔ خداوند
ما عیسی مسیح با خدا صلح افتاد و بسبب او ما را از ایمان در این عنایت مدت
است و در آن پایدار هستیم و بامید جلال خدا فخری نمائیم نه همان و بس
بلکه بمصیبتها نیز فخر میکنیم و در حق ایشان چنانکه در آیهٔ ۲۶ باب ۳ نامهٔ اکلتسیان مسطور است
گفته شده که فرزندان خدا هستید بایمان بر عیسی مسیح و در آیات ۱۴ و ۱۵
باب ۸ نامهٔ باهل روم مرقوم است که روح (یعنی روح القدس) با ارواح ما
شهادت میدهد که فرزندان خدا می باشیم و چون فرزندانیم وارثان نیز

گناهان بندگان کردیم پس خدای تعالی ایمان آورنده را مورد بازخواست نخواهد فرمود
بلکه بجهت خاطر و ثواب مسیح او را بیگناه و عادل و مقدس شمرده و از وی
خوشنودی کلی داشته تمامی نعمات و عنایات خود را شامل حالش می سازد
بطریقی که ایمان آورندگان نه آنکه با عمال حسنات خود رضامندی را بحال
خود شان شامل و نجات ابدی را حاصل نموده اند بلکه محض از مرحمت بی نهایت الهی
بجهت خاطر عیسی مسیح بانشان عطا شده است زیرا محال است که بندهٔ گناه کار
نجات خود را خود تحصیل نماید چنانچه در خصوص همین مطالب در انجیل یعنی در آیهٔ ۵
باب ۴ نامه باهل روم مرقوم است که آنکس که عمل بجا نمی آرد بلکه بر آنکس که بی دینان را
بعدالت منسوب می کند ایمان می آورد همان است که ایمانش بعدالت منسوب
می شود یعنی شخص ایمان آورنده عمل حسنه را بدان مدعا بجا نمی آرد که گویا کفارهٔ گناه خود
و باعث تحصیل ثواب خواهد بود بلکه فقط از حب خدا و در آیهٔ ۲۴ باب ۳ همین نامه مرقوم
یافته که پس مفت بکرم خدا بوسیلهٔ فدیهٔ عیسی مسیح عادل شمرده می شوند و باز
در باب این مطلب در آیات ۸ و ۹ باب ۲ نامه بافسیان مسطور است که شما
از کرم در راه ایمان نجات یافتید و آن نیز از بخشش خداست نه از شما و نه از
اعمال است مبادا کسی فخر نماید پس کسیکه قلبا بعیسی مسیح ایمان آورده او را
رهاننده و شفیع یگانهٔ خود دانسته نه آنکه بجهت حسنات او بلکه بسبب همان
ایمان خالص و بس تمامی گناهانش عفو و امرزیده شده و از بیم دیوان خدای

آنهارا از افعال بد باز داشته مایل در اغب اعمال نیک می گرداند چنانکه مضمون
عبارت مذکور در آیات ۱۱ و ۱۲ باب ۲ نامهٔ بہ تیتس مرقوم است که توفیق نجات
آور خدا بر تمامی خلق ظاهر گردید ما را امر میشود که بی دینی و خواهشهای دنیوی را
انکار نموده بمیانه روی و عدالت و تدین درین جهان زندگانی نمائیم پس از
کلمات مذبوره واضح و آشکار است که نجات آدمی نیز چنان وابسته تعلیم تثلیث
است که این بی آن صورت امکان ندارد زیرا شخصیکه منکر تعلیمات تثلیث
ذات و الوهیت مسیح باشد او شافی و کفارهٔ مقبول خدای عادل و مقدس
را ندارد و هم پیدا نمی تواند کرد چون محض کسیکه بیگناه و کامل و اعلا تر
از بنده و در مرتبه الوهیت باشد آن لیاقت را خواهد داشت که کفاره و شافی
بندگان گنه کار گردد لهذا کسیکه منکر تعلیمات مذکوره باشد از نجات و از تمام نعمات
و برکات آن دور و مهجور گشته جزای لایقهٔ گناهان خود خواهد یافت و بعضب
الهی و هلاکت ابدی گرفتار خواهد گردید

فی الجمله مطالبی که الی الحال درین فصل ذکر نموده ایم ترقیم آنها مبادرت
ورزیده ایم بواضحی تمام آشکار و یقین می گردد که تعلیم تثلیث ذات پاک که در
انجیل باسم اب و ابن و روح القدس بیان شده چنان تعلیم عمده است
که محض آنکس معرفت الله حقیقی و غفو گناهان خود و رضامندی خدا
و نجات ابدیرا تحصیل می تواند نمود و بس که قلباً به تعلیم مذکور ایمان آورده

می باشیم یعنی وارثان خدا و هم ارث با مسیح زیرا که در مصایبش شریکایم
تا انکه در جلالش نیز شریک باشیم غرض از الفاظ وارثان خدا و هم ارث
با مسیح این است که ایمان آورندگان بسبب وسیله مسیح در آن عالم جلال و
نعمات الهی را بقدر قابلیت قبول آنها تحصیل خواهند کرد و ازین جهته پولس حواری
در آیهٔ ۱۸ باب ۸ نامهٔ باهل روم مرقوم داشته که می سنجیم مصایب این زمان را
که لایق مقابله نیست نزد آنجلالی که نزدیک است که بر ما ظاهر گردد و در آیهٔ ۹ باب
۲ نامهٔ اول باهل قرنتس مسطور است که چشمی ندیده است و گوشی نشنیده
است و بخاطری خطور نکرده است آنچیزهائی را که خدا بجهته محبان خود مهیا ساخته است
و علاوه برین بوساطت عیسی مسیح روح القدس بفراوانی بر ایمان اورندگان
ریخته و بوسیلهاش محبت خدا در دلهای آنها قرار و جا میگیرد چنانکه در آیهٔ
۶ باب ۳ نامهٔ ۲ بقرنتس و در آیهٔ ۵ باب ۵ نامهٔ باهل روم و در آیات اول الی ۱۲
باب ۸ نامهٔ مذکور مسطور و اشاره بمضمون مزبور رفته است و همین روح القدس
ایمان اورندگان را یجهته ارتکاب هر نیکی حرکت داده و برای انجام هر عمل شایسته
ایشان را قوت میبخشد و ثمرات او که در ایمان اورندگان ظهور و بروز می
یابد از کلمات آیهٔ ۲۲ باب ۵ نامه بگلتیان واضح است چنانکه مرقوم یافته که
ثمر روح محبت و سرور و آرام و حلم و مهربانی و اخلاق و وفاداری و افتادگی
و پرهیزکاریست و توفیق خدا که بوسیلهٔ روح القدس بایشان عطا گشته

هدایتش منوّر ساخته وکلمات مرقومهٔ این اوراق را خاطرنشان تو نموده برتو نیز واضح
وروشن سازد که محض بسبب معرفت اللّهی که از انجیل مقدّس تحصیل کرده می شود و فقط بواسطهٔ
ایمان آوردن بعیسی مسیح نجات ونجات ابدی را میتوانی یافت واسئلهٔ دعای
مصنّف از خدای رحیم ورؤف درحق تو این است که او نظر بعنایت
بی نهایت خود ترا در تحصیل آن ایمان ونجات اعانت و برو فق الطاف و
مراحم موفورهٔ خود آنرا بتو کرامت کناد وغرض مصنّف از تصنیف این
اوراق همان است که بعون اللّه تعالی در تحصیل آن نجات ترا دلالت وامداد
کند تا تو هم شاکر نعمات خدائی گردی که محبّت بی غایت و مرحمت بلانهایت
خود را بوساطت عیسی مسیح بیان وعیان نموده نجات ابدی را برای تمامی
بندگان مهیّا فرموده است که اسم مقدس او ابد الآباد جلال یابد آمین

تمّت هذه الاوراق فی سنهٔ ثمانیه مائیة وثلثون
السابعه بعد الالف مسیحی و فی سنهٔ
مائیتان اثنا وخمسین بعد الف
من هجرة المحمّدیه

است و بالعکس کسیکه به تثلیث و الوهیت مسیح اعتقاد نداشته باشد او خدارا
فی الحقیقه نشناخته و نیافته و از صفات عدالت و تقدس و محبت و رحمت او
علم لازمه تحصیل نکرده و بمعرفت الله حقیقی نرسیده و هم رهاننده از گناه و شفاعت
کننده ندارد زیرا اگر مسیح در مرتبه الوهیت نمی بود هرآینه منجی و شفیع
مردمان گناه کار هم نمیتوانست شد پس چنانکس در ورطه هولناک گناهان
خود مانع بخدا تقرب نمی تواند جست و رحمت و نعمات الهی شامل حالش نمی تواند
گشت زیرا که در انجیل یعنی در آیه ۲۳ باب ۲ نامه اول یوحنا مرقوم است که هرکس که
پسر را منکر است پدر را نیز نیافته است و همچنین در آیه ۲۲ باب ۲ یوحنا مسطور است
که آنکس که به پسر ایمان آورده است زندگانی جاودان دارد اما آنکس که معتقد
پسر نیست زندگانی را نخواهد دید بلکه غضب الهی بر وی می ماند خلاصه خدائیکه
بنا بر مضمون بدایت نمون آیات بینات انجیل خود را بواسطه عیسی مسیح بیان
و عدالت و رحمت خود را در انتهای مراتب عیان فرموده و نظر بمشیت خود نمیخواهد
که یکی از بنی نوع بشر هلاک گردد بلکه اراده ازلیش این است که همگی او را شناخته نجات
یابند چنانکه در آیه ۴ باب ۲ نامه اول به تیموتیوس مسطور است که خدا میخواهد که تمامی
خلق نجات یافته بمعرفت راستی گرایند و در آیه ۹ باب ۳ نامه ۲ پطرس مرقوم
یافته که نمیخواهد که کسی هلاک گردد بلکه تمامی بتوبه رجوع کنند و بمسیح ایمان آورده
نجات یابند او تو مطالعه کننده از اهل اسلام را بواسطه روح القدس بنور

غلط نامه

صفحه	سطر	غلط	صحیح
۷	۴	شاهدهٔ	مشاهدهٔ
۱۵	۱۷	پد	پدر
۱۲	۵	اوَ	او
۲۱	۱۴	حیات	حیات بود
۲۳	۹	یاد	باد
۲۵	۶و۵	عقل کل و علم ازلی	عقل و علم
۴۲	۱	نمود	نموده
۴۳	۷	بهان	جهان
۴۷	۲	باب ۶	باب ۱۲
۴۸	۱۴	بنجویکه	وبنجویکه
۶۰	۷	لازم و ملزوم	لازم ملزوم
۶۲	۱۱	مذهب	در مذهب
۶۷	۱۳	گشن رار	گلشن راز
۶۸	۱۷	پیدند	میدهند
۷۸	۱۳	رحیم	در رحیم
۸۳	۱	اختیام	اختتام
۸۴	۸	بر	بر

Digitized with financial assistance from the
Dr. Geetha Ravikumar
on 02 April, 2019

00044165